


عارف اصفانی ۸۶، ۱۶۲
شماره ۳۴

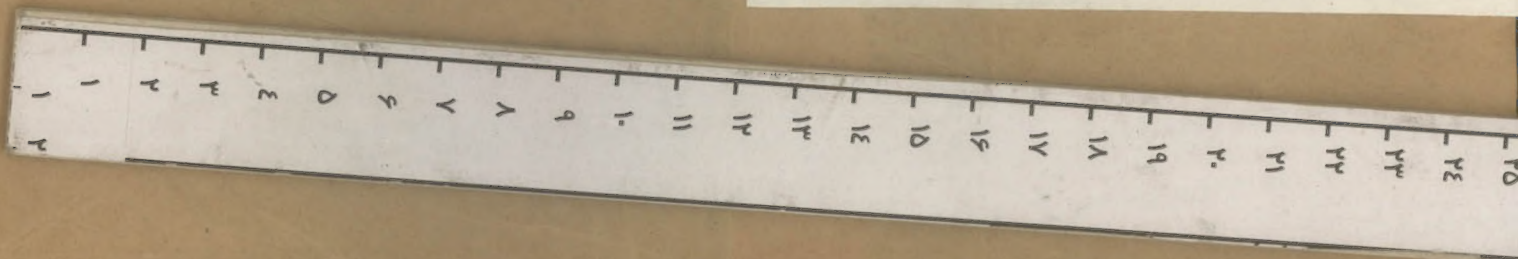
خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۸۷۴۵



۱۸۷۴۵
۲۰۹۹۱۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران
کتاب مخزن الاضارع نورنام		
مؤلف		شماره ثبت کتاب
مترجم		۲۰۹۹۱۰
شماره قفسه	۱۸۷۴۵	



خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۷۴۵



۱۸۷۴۵

۲۰۹۹۱۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	کشف الاحیاء و النور
مؤلف	
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۷۴۵
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	
۲۰۹۹۱۰	

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی


خطی

۱۸۷۴۵



۱۸۷۴۵

۲۰۹۹۱۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب
کتاب	کفیه الاضیاء و نورانیه	
مؤلف		
مترجم		
شماره قفسه ۱۸۷۴۵		۲۰۹۹۱۰

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۷۴۵

Handwritten text in Arabic script, likely a list or inventory, including names and numbers. The text is written on aged, stained paper.

مجلد
شماره
۵۰

خطی

۴۵

بسم الله الرحمن الرحیم کتاب تحفه الاحیاء

الحمد لله الذی هدانا لهذا ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
 ربنا آتانا الذی نبینا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب
 النار ربنا آتانا الذی لنهتدی لولا ان هدانا الله ربنا آتانا
 بعد این گفتی که در این کتاب در بیان فضیلت و متابعت پیوسته
 و بیان فرائض و سبب و آداب و مکروهات و منتهیات بسیار
 و طبع از ملقطه و از جبهه العلوم و مصابیح و شریعت و بیان
 و کثر العباد و بعضی از فتاوی و غیره بآیات لایف یافت
 بطریق اختصار و موسوم به تحفه الاحیاء رسپی بر چهار
فصل اول در بیان متابعت پیوسته قال الله
 تبارک و تعالی قل ان کنتم تحبون فی محبتکم
 و بغیرکم و لنو تکلم الایه یعنی بگوی ای حبیب ما انا ذی
 دعوی محبت ما میکنند که علامت صدق دعوی شیئی آنست که
 متابعت من بکنند تا حضرت حق سبحانه و تعالی شهادت
 و اقرار ازین مفهوم میکند و در دولت متابعت در محبت
 طرفین که نهایت مراتب مقربانست لازم است یعنی محبت حق
 پس نه بنده را و آن اراده و هدایت و توفیق هر بنده را
 در دنیا و حسن ثواب و آخرت و محبت بنده هر حق پس نه
 را و آن اراده و طاعت او و اجتناب از معصیت است و باز
 محبت طرفین را ملامت لازم است چنانکه حضرت حق
 سبحانه و تعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا انی امرت
 من قبلکم ان ترون فی الله بقوم کجهاجم و یکتونه

اذلة

اذلک علی المؤمنین اعززة علی الکافرین و ینجی بدون فی سبیل الله
 لا یخفون لو انهم خلاصه من الله از اعززة که حضرت خداوند
 سبحانی و تعالی ایشانرا دوست میدارد و ایشان نیز دوست
 میدارد حضرت او را دوست و حال ایشان میدارد آنست که فزون
 و مهر باند با مومنان و در شب و در روز هم هر کار از ایشان در
 آیت دیگر فرمود عز سلطان الله علی الکفار و ینجی
 و صفت دیگر آن اعززة آنست که جهاد و مجاربه میکنند با و
 دشمنان ظاهری چون کافران و منافقان و دشمنان باطنی چون
 نفس و شیطان و صفت دیگر آن اعززة آنست که نمی ترسند
 از ملامت هیچ ملامت کننده و این فضیلت حضرت خداوند سبحانی است
 از این میدارد آنرا که میخوانند ازینجی است که از حضرت رب العالمین
 الله علیه و سلم و است که من محبت پیوسته عند خدا و انی
 قلله امر حاکم شهید یعنی هر کس که در دنیا پیوسته من نزد
 و فی امت من پس او را اجر صد شهید باشد و فساد امت
 عبارت است از ظهور یهود و نصاری و عبادات و رسوم که بر
 خلاف پیوسته است پس هر که متابعت پیوسته کند هر صد روز یکبار
 و یهود و نصاری و عبادات و رسوم که بر خلاف
 ایشان مثل احوال پدر شد و بگویم این حدیث آنست که علی علیه السلام
 طبع خطاب باینست رضی الله عنهما اجرا و اجر صد شهید
 باشد و از شیخ ذوالنون مصری رحمه الله علیه منقول است که
 از جملة عبادات حضرت حق سبحانه و تعالی متابعت حبیب
 او است صلی الله علیه و سلم و صحبه و سلم در احقاق و افعال
 و جمیع کلمات او و نیز از شیخ منقول است که از رسول کردند

مجموعه شماره ۵

خطی

۴۵

از محبت گفت آیت که دوست داری آنرا که دوست داشتی
 حضرت خداوند سبحان و تعالی را و دشمن داری آنرا که دشمن
 داشتی حضرت حق سبحان و تعالی را و بکن آنرا که بکن
 و مکن آنرا که ترا باز دارد از و نترسی و در راه خدای عزوجل
 از ملامت هیچ ملامت گری و مهربان باشی با مومنان و دور
 باشی با کافران و متبع رسول او باشی در دین و از شیخ جدید
 قدسی بپره منقول است که فرمود راه بای وصول بحضرت حق
 سبحان هر خلق است بهشت مگر کسی که پیروی کند رسول را
 صلوات الله علیه و سلم و بهم از وی منقول است این راه را کسی بپای
 کتب بخدای عزوجل و بپشت راست گیرد و پست رسول را صلی
 الله علیه و سلم بر پیکر کبر و در دروشتانی این دو شیخ
 رو و دروغی است بهشت نافرمانند و در ظلمت بدعت
 در راه رسول الله صلی الله علیه و سلم
 خواجده ما یعنی حضرت خواجده برها و الحقی و الدین قدس اند
 رو چه میفرمودند ما هر چه یافتیم به هر که عمل بایات قرآن
 و احادیث مصطفویه صلی الله علیه و سلم و طلب کردن بقیه
 از آن عمل و رعایت تقوی و حذر و شریعه و قدم زدن در
 عزیمت و عمل کردن بپست و جماعت و اجتناب از بدعت بود
 و بهم درین رسالت که بعضی از آنست او را قبول آیت خاصه
 محفوظ است و دلیل بر آن متابعت ظاهره و باطنیه او را
 کرد اند که قل ان کنتم تحبون الایه و هر که از سعادت
 متابعت روی بتفاوت بشق و ات ایضه ابدیه بستم ملک
 شد که قل طیعوا الله و طیعوا الرسول فان تولا فان لا

بجست

لا یحب الکافرین پس هر که خواهد تا بولایت خاصه مشرف گردد
 از متابعت او را چاره نباشد و از خواجده ما قدس اند
 پسته سوال کردند طریقت کجاست یا فقت فرمودند به بشریح
 یعنی عمل کردن بشریعت و بهم از خواجده ما قدس اند رو چه
 العزیز منقول است که فرمودند که ظواهر خوارق عادات و کرامات
 مات اعتیادی نیست کار استقامت دارد و متابعت پست
 و استقامت است و او امر را بجای آوردن و از همه نواهی باز
 استادن و از شیخ نجم الدین کبر استنقول است که اگر شیخ را
 بینی که می پرد بر پیر و می رود در دریا و می خورد آتش را
 و غیر اینها از چیزهای مانده کرامات بود از و در وجودی
 آید و حالا آنکه او تر که میکند فرضی از و بعضی خدای را عزوجل
 و جل و پاستنی از پستهای رسول را صلی الله علیه و سلم
 بدانند او دروغ گوئی است و دروغ دعوی ولایت و کرامات
 میکند و این خوارق عادات و کرامات که از و صادر
 میشود کرامات نیست بحقیقت دانکه او بجز و شعبده است
 و در کتاب جنواهر امام محمد غزالی است رحمه الله علیه بر آنکه
 کلید سعادت متابعت پست است و اقلیدر آنکه دانست
 بر رسول صلی الله علیه و سلم نه تنها در عبادات
 بلکه در جمیع عادات و در جمیع حرکات و سکنات تا که در
 نشستن و خوابیدن و گفتن و خفتن و آمدن و ور
 فتن پس هر که بود که دستار را استاده بنده و از آن
 را نشسته پوشی و آغاز از راست کنی در پوشیدن
 نعلین و موزه و در بریدن ناخن ابتدا از چپ و

در بهت رایت بکنی و بهتر تیب ببری و از چنگ بگری و از دست
 نه چپ برایت بگری و ختم برو بکنی و در بریدن ناخن پای
 از چنگ راست آغاز کنی و ختم هر چنگ بکنی منقول است
 یکی از اهل اصف و گویند که و احمد از خیم پناه یکبار پس بویای
 چپ را اول در موزه کرد و چون دانست که خلاف سنت کرد است
 گفت آن بکره کدام مسجد که در آن پستک بمرقند قریب
 بمسجد و پیچ می شود و آنگاه اند پس باید که مسافت
 راه داده شود گفته شود که متابع سنت در عبادات
 نه در عادات که این گفتن و اعتقاد کردن در عظمی از این
 دات را بر خود بپوشان اما ترک سنت را در عبادات با عذر
 و البته نیش و وجهی و پس غیر از کفر پنهان و یا حماقت
 پیدا این سخن آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم
 فرمودند صلوات الله علیه تفضل صلوة الفرد سبع وعشرين
 درجه یعنی نماز با جماعت زبده است از نماز تنه اکتساب است
 هفت مرتبه پس چگونه راضی باشد بنده با خود من عاقل تر که
 جماعت غرض و فوت این ثواب عظیم و چگونه احمق غار و
 خود را که اختیار کرده است یکی را بر است و هفت بر دو چنانکه
 شخص چپ را بر دو وینار مجروح و او بیک وینار میوه و شکر
 و به است که آنکس میوه بجای می خورد و اما کفر پنهان آنست که
 بخاطرش کند که این نیز نیست که یک ثواب بواسطه جماعت
 است و هفت شود و چه مناسب است میان آن و این عدد
 مذکور بلکه این را از جهت ترغیب یا از جهت دیگر گفته اند
 و بر همین قیاس است حدیثی که در شان و دستار و ارد است

و مذکور

و مذکور خواهر شد انت و الله تعالی **فصل در بیان لباس**

قال رسول الله صلی الله علیه و سلم البی و اجمع ثیابکم البیض
 فلیلبسوا اجمیاهم و یکنوا فیها موتا تم یخفی عنکم سفید
 پوشید و کفن نیز سفید را بپوشید قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم ان الله تعالی خلق الجنه بیضا و ان اجبت الثیاب
 الی الله تعالی البیض فلبسوا اجمیاهم و یکنوا فیها موتا تم یخفی عنکم
 آنکه حضرت خداوند تعالی بهشت را سفید و نورانی آفریده است
 و دوست ترین جامها بنزد حضرت حق سبحانه و تعالی
 سفید است پس پوشند زنده یا سفید را و کفن مرده های
 خود نیز سفید را بپوشند و چون وضع و بستن از برای بهشت
 که تا کفن شود سفید بودن در وی هست شد اگر چه یکبار
 سیاه بپوشن نیز منقول است و دستار بپوشن و در وی
 فضیلت بسیار است عن النبی صلی الله علیه و سلم رکعتان
 مع العیة افضل من سبعین رکعة غیر العیة یعنی دو
 رکعت نماز دستار افضل است از هفتاد رکعت نماز بی
 دستار و گفته اند در دستار بپوشن ده سنت است اول
 آنکه سفید خالص باید پس قوسه بپوشن بدعت باشد و دوم
 آنکه دستار دراز باید نه عرض چون هر عقدی ثواب
 بود بیستم هر رک باید تا کفن شود و دفعه بیست و یک
 بکند در ترغیب الصلوة مذکور است دستار یک حضرت رسالت
 صلی الله علیه و سلم در میان هفت بیست هفت کز بود
 و آنکه در جمع و عید بود و زاده کن بود و ظاهر آنست که
 کن بر است که بعضی است چنانکه است بعد و حروف لا اله الا الله

ربان
بنا
شاد

محمد رسول الله پس دستاری که کمتر از هفت کز بود و ادای
بست نکند چهارم با طهارت بند و پنجم روی بقبله بند
ششم در هر عقدی صدوا که بدین هفتم ایستاده بند که
لشسته است باین فقره در هر جز است ان موجبات الفقره
بر عالمی است جات هفتم آنکه هر جگای که خواهد ویران کند
و از سر بند باید که عقد عقدت بدینا که بسته بود و
بیکبار بر زمین نماند و نهم آنکه بعد از بستن در آینه
بدراب بپوشد و رایت سازد و دهم آنکه بافش بند و در
طبی که شرح مشکوٰه است مذکور است که فتن مانده از پنهانی
مؤکده است که در گذشتن او وعده است و در ترک او عجلت
قال النبي صلى الله عليه وسلم ركعتان مع الذليل فضل من سبعين
ركعة يعني دو ركعت نماز بافش فاضلتر است از هفتاد
ركعت نماز بافش و عشر رسول الله صلى الله عليه وسلم فنبوا
فان الشيطان لا يذنب يعني باوم سازید و دستار را و فتن
ماند که شیطان فتن نمی ماند این حدیث منی از و غیر است
بچنین روشنیست بفرمانی از نایب کسی که مانند کند
خود را بجز ما و دیگر آنکه برای صریح واقع است از انبار
شیطان در حق قرآنک لا تتبعوا خطوات الشيطان انه
لكم عدو مبين و ابتدای سنت فتن در جرب بدر بود
فان جرب در پیل دویم از هجرت بود و در همان سال
روزه رمضان فرض نموده و در اجرب جمع اهل بیلا
سید پیشه ده پس بودند و این ان افضل خلقند
و کفار صد و پنجاه کسی بودند حضرت جوق پسینه و
قوای پنج هزار فرشته بر ایشان ابلق پیوار دستارهای
سپید

۴ سفید فتن با در میان دو کتف گذاشته نمود اهل اسلام
فترت و چنانکه خدای عز و جل میفرماید که بعد دهم آنکه
الکاف من الملائكة مبينين اي معتمدين عما يحكمهم بان اخوانا
بهما بين الکاف فهم و جوار حضرت رساله صلى الله عليه وسلم این
حال را مشاهده کردند از اجاب را فرمودند پس موافق ان لاله
قد يتوكل يعني نشاندن در پستای خود را بر پستی که
نشاندن و از ساحت اند فرشتگان از حضرت اعلم الهدى ابوالمصور
رحمه الله منقول است که از جهت آن نشاندن در آب فتنه تا موافق
بدانکه این ان محنت چندین است و هم در طبیعت که رسول صلی الله
عليه وسلم در جمیع احوال فتن را نشاندن فرموده اند و فرموده اند که
و جهات پیرو فتن از زیر دستار باید قریب بجبهه از جانب چپ
و در آنکه کتب فتن وی است که در میان دو کتف مانده است است
در بعضی نسخ در بعضی آنکه در میان پیش و کوش مانده است است
پس معلوم میشود که بر بالای کوش یا پیش کوش مانده است
و در بعضی مکتوبات خواجہ محمد باب رحمه الله مذکور است قال
عبد الرحمن عوف رضي الله عنه لقد علمني رسول الله صلى الله عليه وسلم
بهيئة فبذلها من بين يدي و من خلف اصابع اخري ابو داود
رحمه الله ازین حدیث و احادیث دیگر از روایت که مستنبط است
از احادیث معلوم میشود که عمامه بستن سنت است و عمامه را
بپوشیدن نیز سنت است مقدار بستن یا زیاد فتن گذاشتن
نیز سنت است در پیش یا بین الکتفین و سیلف و کبر فتن
اقتدار و اچهم در پیش گذاشتن فتن را اختیار و آن احادیث
که دلالت میکنند بر گذاشتن بین الکتفین آن در غزوات

بوده است و در حال پوری و همچنین تحت الحکم و آنچه علمی و کبریا و
 کرده اند هم معتقدند چهره است که نه بین بری فرموده است
 حلی و وقار در بین بیشتر است و عمل است با شرف اعتقاد و از
 حلی و وقار اخلاص و جرات و به فروت نه پسندیده اند زیرا که
 خلاف مقتضای چهره است و منحل مقصود است که نیست که
 موافق در صورت حلی و وقار باشد که حلی و وقار را شرف مکارم
 اخلاق موافق است و سیف علمی و کبر اقدس است و تقالی او را
 چهره با جادیت و معانی و آن علم و حرف بوده اند از متابعت ایشان
 علی الحقیقت متابعت کتاب نیست است و متابعت ایشان بر
 امت فریضه است قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم الایه و متابعت
 کتاب و سنت است و الله اعلم و احکم الی این کلام منع مقدم
 و اطاعت این معیار از انفا پس التفسیر و از حضرت حواجه ابو نصر
 و از حواجه مذکور است رحمه الله نقل کرد کسی که روزی
 در بسیاری ملازیم ساختند و بستند و فرموده اند که اینچنین
 نیز نیست است و هم در طبعی است که مقدارش بر سه گونه است
 یک قفقه و دو قفقه و زیاده تا پسندید یک قفقه ضعیف الایه
 و دو قفقه متوسط الایه و زیاده کامل الایمان را و همچنین
 امر معروف و نهی منکر که الایمان ضعیف الایمان را است
 و الایمان بان متوسط الایمان الایمان و متغیر کردن
 بدست کامل الایمان و در خزان و میبوی و محتار و تقاض
 و غیره با آنست که او را بیش یک بدست است و متوسط تا میان
 است است مرطابا علم را است تا ششیت کاه مرصق را است
 و یک بدست

در فتن مانده

و یک بدست مرعوم را و در وقت وی حجه مذکور است که فتن بر
 شش نوع است متقاضی را مقدار است و پنج انگشت و هر
 خطیب را مقدار است یک انگشت و مردان شریف را مقدار
 است هفت انگشت و مرطابا علم را هفده انگشت
 و مرطابی را هفت انگشت و مرصوف را چهار انگشت یعنی صوفی
 عامی که اگر عالم باشد مقدار علمی فتن گذارد و اگر متعلم باشد
 مقدار متعلمین و با آنکه گفته اند الصوفیه هم او را فتن
 خطیب است رسول الله علیه و سلم پس خطبه صوفی و عامی
 از سنت کمتر از عامی است که عامی کمتر است و صوفی و کراه
 کراه کننده است که در وصایای حواجه عظیم الخ خجروانی
 قدس الله بتره مذکور است که ای پسر من منشا از صوفیان
 جاهل که ایشان در دزدان راه وین اند و در وصایای شیخ
 شهاب الدین بهره وردی است رحمه الله علیه تعیم العلم و لا
 و لا تکن من جهال الصوفیه و عوام هم فتنهم مخصوص الدین و
 قطاع الطرق علی البیوت بیلین روایات معلوم شد که کمترین
 مرتبه درین فتن یک قفقه است و آنچه از قبضه کمتر است ادای
 است نکنند و اما باید دانست که کسی که مدتی در طریق رسم
 رعایت بوده باشد متابعت است یکی را با الفعل از صورت
 نه بند و مکر کسی که موقوف و موید شود در عهد الله
 بسیار نه پس طریق آنست که همچنانکه رسوم و عادات از
 ملا خودی اندک اندک پیوسته یافته باید که در متابعت است
 و مخالفت رسم و عادات نیز بتدریج و اندک اندک عمل کنند
 تا آنجا که بکمال پیوسته شود مثلاً کسی که بسیار است یا رند شر

در وقتی که کسی بپوشد و میگوید یا ایها الذی یهدنا لهذا الصراط المستقیم
 اینجانب از حق است حاصل است و حال آنکه او را در وقت سجده
 بهتر قدمی از آب بنده آید و اگر در حال میگوید و وعده بای
 دیگر که در اختیار آنده است اما حاشا و الله و این شخص
 بسبب آنکه در یک سطر از نیکی یا میباید و به بندی میفرماید در
 زمره منافقان داخل میشود و متعصفت بعفت ایشان میگردد
 چنانکه خداوند سبحان از وی ایضا میفرماید المنافقون والمنافقات
 فقل من یعصم من الغیظ یا مرون بالذکر و ینهون علیه المعروف
 الا بمرکز کسی و را معروف و نهی منکر بیشتر بخیر بهترین
 مردمان است چه در جنبه است از جهت رسالت و الله اعلم
 بسلام سوال کرده شد که عن غیر این پس یعنی کیست بهترین
 مردمان حضرت علی علیه السلام فرمودند که امیر المؤمنین
 و شما هم از منکر یعنی فرمایند ترسین ایشان به نیکی و بازدا
 رنده ترسین ایشان از بدی و چون اعتقاد و عمل اکثر اهل
 زمان به خلاف این بود و تلویح یافت اما بپایید و آنست که بیشتر
 عورت بکنند و دیگر آنکه از وجه جلالت حاصل شده باشد و دیگر آنکه
 و غیر سلاکت بکنند از وجه سیرا و غیره و لیکن آنقدر اگر دفعه ششم
 بپوشد و اگر بکنند تا بچند روز قبل از آن عیادت کردن و بی عیادت
 نشستن موجب جرم و توبه است و بپوشیدن لباس عیادت است
 و لیکن بر تقدیر هر یک بر آن بکنند از جهت آنکه تکلیف هر است
 و معنی بکنند تا کردن آن نیست که با جامه بپوشد چنانکه بکنند پیش
 از آنکه بود و این را است در جنبه و غیره از قضا و فی م
 مذکور است و بپوشیدن جامه ابریشمین مرد و اشراف اهرام است

و موجب

و موجب جرم آنکه از بهشت است بقوله علیه السلام ایها الذی یهدنا لهذا الصراط المستقیم
 من لا خلاف له الاخره فیما بین المشبهین به و بالین
 بافتن و بقول روایت چون بپوشید که او در جرم و همچنین
 مرد و اشراف اهرام است بپوشیدن جامه از ریختن و انگشتن ز
 دیگر و غیره از اسباب زینت و لیکن زناشرا بپوشیدن
 ابریشمین و زربلج است و او را آنست که بپوشد نظیر
 علی بر حدیث مذکور و آیه او بنیم طیبیا تکلمه جیبا تکلمه الطوبی
 و همچنین جرم است استعمال زربلج مرد و زربلج چون کایسه
 و چینی و دوات و سیرمدان و میل سیرمدان و خنجران و ما
 نقصان آن همچنین جرم است مرد و زربلج انگشتن و بپوشیدن
 و غیره از اسباب زینت از سیرخ و کهن و پس و پیش و پیش
 جامه که در احلام مرثیه کتاف است منتهی است نهی است نهی
 رسول الله علیه السلام بپوشیدن جامه که از لحظه فاک الحمره من زینت
 الشیطان یجب الحرج و در بستان عیج و الله اعلم
 است بپوشیدن جامه که رنگ کرده باشد متعدد و زعفران
 و در سن یعنی بپوشیدن زرد و سیرخ و لیکن در شرع مذ
 کور است که بر بیشتر گفتند ازین و در رنگ و اما سبب بپوشیدن
 است است و هیچ در شرع است که جامه منقش نبپوشند
 بلکه آنکه روی صورت حیوان باشد و آنچه با بریشم
 و وقتش باشد نیز نبپوشند و آن جامه منقش نبپوشند
 که بر شش میگذرد زیرا که آن سبب لعنت باشد بقوله علی
 علیه السلام لعن الله الکاسیهات العاریات یعنی لعنت
 کرده است خداوند تعالی یا آنکه لعنت کند و زربلج و زربلج

بر تال پویشنده و بر پشته را با چرخین زمانه که بر چرخ پویشنده که بر چرخ
 از چرخهای برشت خوار بود و نود و با الله و جدیت مطلق است و انا
 باینست که نسبت زن است که این جامه تنگ را پوشیده کرد و
 بنا بر این که میاید یا آنکه از خانه نشینند و بنا بر این که میاید و از
 جده و برین جامه و درشت پوشیده است که هر وقت از خانه
 رخصتی اندر خانه که بعد از وقت حقیقت ربانیت فعلی اندر علیه
 و پس علم کلیم رفته و از درشت بیرون آورد و گفت بقیه کرد
 شد و خرج معطر او را درین و در جبهه است که میاید و حق تو بر حق
 درین یعنی بر کس را جامه تنگ و یا یک نشد و این او تنگ و ضعیف
 شد و جامه درشت و حق را بهتر و همچنین و فروختنی آرد و پوشیدن
 برین بستان است انبیا است علیهم السلام و نشانه و فروختنی
 و پوشیدن کلیم است و اول یک کلیم پوشیده بسلام
 پیغمبر بود صلوات الله علیه از جهت مانند کردن خود را بر درشت
 از برین انبیا علیهم السلام پوشیدن بر این بستان است
 پس از آنرا و اول کسی که اندر پوشید ابراهیم خلیل بود و صلوات
 الرحمن تا جایی میان خفت و او زمین فرمود تا با او پیش
 و گفتن بالای او باند و در جبهه است که دو بیت قرین جامه
 نیز در رسول ما صلوات الله علیه و پس بر این بود و بر این
 او بر بالای شقا لنگ بود تا قریب بلفظ ساق و آنرا او
 نیز همین بود و لیکن از آن پاییان تر از آنرا باید مقدار
 تا پشت پای او را پوشد و این بر این رسول علیه السلام
 علیه و پس تا پشت بود و بر وایقی تا بر انگشتان و از امیر
 المومنین علی رضی الله عنه تا نور است که در این خلافت او

دوازده و بر پشته و بر چرخ که بعضی از مردم بود و شبستین و با کبر و شرف
 بستان است و سبب دور شدن هم و اندوه است و بستان در پو
 خیزدن جامه است که ابتدا از بستان است بکشد و در نوبت و بستان
 و موزه ابتدا از پای است بکشد و شبستین شده پوشیدن و در
 کشیدن ابتدا از بستان چپ بکشد و یک پای پوشیده و دیگر بستان
 نرود و همچنین بکشد از راستین و یا ردا و قوت هر یک طرف
 کشن انداخته نرود و همچنین بکشد بعضی میکنند بیک بر و در کشن
 انداخته نرود و همچنین بکشد بعضی میکنند بیک بر و در کشن
 این بدعت بود و کلیم یا بر پشته رختن تا افق احدی است
 است بکشد و بقول و موزه را در وقت پوشیدن بیفتانند
 تا چیزی او را نرختانند و موزه پوشیدن بستان است و در هر دو
 غیوه و موزه بسیار بستان است و متعقوب است که فرعون مو
 زه را بر پشته پوشیدی و با مان پیفید پوشیدی و در جبهه است
 هر چکلی جبهه است ربانیت فعلی اندر علیه و پس جامه اول پوش
 خیزی در روز جمعه پوشیدی و نیز در وقت جامه پوشیدن
 این دعا را خواندی اللهم یکنی لک کسوتی و یکنی لک کسوتی
 و خیر ما وضع لک الخواکیم من غره و شرف و وضع و در
 خیر است که هر کس که جامه اول پوشد و بگوید یا محمد الله
 الذی کفر بهذا و در خفته من غیر حصول و لا فقه کن
 یان بستان و بستان او آرزیده شود گناهان کسی که
 بعد از طعام بگوید یا محمد الله الذی اطعمنی هذا الطعام
 و در خفته من غیر حصول و لا فقه و در شرف است کسی که
 دیگر جامه اول پوشد یا بستان خیر یا او بخشید و در شرف

ولا یتقوا لعلی یخربوا و یبایعوا من بعد و یزیدوا من بعد و یزیدوا من بعد و یزیدوا من بعد
 خورید و فرمود عزوجل ان کلوا من الطیبات و شربوا من الطیبات
 یعنی که خوردن و آشامیدن از پاکیزه است و بعضی گفته اند جلال است
 قوام جلال است که در تحقیق معصیت نرود و معافی آن خداوند
 عزوجل در فراموشی کرده نشود و قوام است که جلال و عظمی است
 لکاه دارد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اکل طیباً و
 شرب طیباً و امن الناس بولایته و فعل الخیرات یعنی هر که جلال
 پاک خورود و کارش درست بود و بایعین باشد از شر فتنه و بی ایم
 در بار جنت را و نیز در دعا فرمود اللهم انی استأجلك ان ترضی طیباً
 و علیاً نافعاً و عللاً یستغنی بها الذلک عن ذلک استأجلك ان ترضی طیباً
 است کنده و اجر و نواب است استأجلك ان ترضی طیباً استأجلك ان ترضی طیباً
 دارد و معایست تا پسری تا قوت زیاده شود و حرام است زیاده
 از پسری که از جنت فقیر قوت روزه و فردا یا از جنت آنکه
 مهران شرم ندارد اگر زیاده از پسری خور و بپزند و غرض
 جلال و اندک فکر و نفع و بالذات و شریعت و فرض و اکل
 آنست که از جلال طیب باشد مقدار کفایت و این اعظم
 فرائض از جنت آنکه اکل و شرب خیر است و است در
 خیر است که ان العباد و عشرة اجزاء و تسعة منها طیب
 الجلال و احد منها یسار العبادات و جلال جلال فی
 تواند کرد و مکرماتای نیز که جلال طیب باید که چیزی
 باطل کرد و علم اکل و شرب مقدم است بر علم عبادات
 با کمال شرب همچون حصول نماز است بطهارت و آیه کلوا
 من الطیبات و در حدیث مبینی ازین مقدم و در لیسان
 شیخ

شیخ ابوالقاسم است که جلال و عظمی در طعم خوردن و شرب است
 اول جلال خوردن و شرب است و دوم عظمی و طعم حضرت
 خداوند سبحان و تعالی را و استحقاق پیغمبر راضی بودن
 هر چه بر سر چهارم قوت آن طعام را و در معصیت منفی
 ناکردن و در شکر العباد و ذلک و استحقاق که است در طعم
 خوردن و استحقاق پیغمبر است اول هر دو و استحقاق
 است و استحقاق پیش از طعم از جنت دفع جنون و یک
 و استحقاق و یا بگفتن از استحقاق از ای است
 بگفته و نیم است شریفه جوانان پیش از بران پیش
 از طعم و بر عکس بعد از طعم پیغمبر در سفره خوردن
 که بطرفه از سفره است یا و دهد و و است ترنم و رسو
 از شد عظمی است علیه سلم آن بود یک بر زمین خوردن
 یا سفره بر زمین بودی و فرمودی می بخند ام و بخند
 و از میخوردیم یعنی بر زمین بخند و از می نشینیم یعنی
 بر زمین و در خوان خوردن فعل ملوک است و در
 و است رضوان خوردن فعل مجید و لیکن حرام و
 منفی نیست چهارم بر بای حب نشستن و راست
 استاده کرد یا بدو را نشستن بر سر و خدای
 نشستن بر منقول است بچشم اسمع الله من
 از حد گفتن در اول طعام و اگر فراموش کرد
 در و بسط یا در آخر یا در آید چنین گوید بسم الله
 اول از خضره و باید که بسم الله را بلند گوید تا
 و یکراست را یا دهد شستن الحمد لله گفتن در خمر

برکت در کدام است یعنی درین بقیه انکشان باشد یا در خورده شده
و گفته اند در لب سپردن انکشت اجداد از انکشت میان کند و ختم
بر انکشت نرود و خبر است که آن اعد و ملائکه نفسان علی الذین
یلعنون العاصین هم در روز قتل وندران کردن بعد از طعم لم
موجب محبت وندران است و گفته اند روزی بستم خلل از جوب
تغییب خشن چنانکه بوالا از جوب بیاست چون شغل و
و گفته اند خلل از جوب بید بیاست باید باز رود و بدو جوب
خلل اندکند جوب کل و انرا در گوشتی و جارب و ریجان
و مردود و مردی و گفته اند بستم یکم فرو بردن آنچه بزبان
از دندان کبر و در جوب و انداختن آنچه بخلل کبر و بستم
دویم و بستم را در یک طشت شستند و آنک آبرادر بر
دخود بریزند که موجب جمعیت است و بوقیه گفته اند که مراد
از جدیت آن جمع و او فتوح که جمع الله شملک است بیوم
خوراندن اللهم بارک لنا فیما رزقنا خیرا الله و اگر شیر
خورده باشد گوید اللهم بارک لنا فیما رزقنا و از دهن
و در اینجا و معلوم مذکور است که بعد از طعام سوره
لا ایل الا الله خوانند و آن موجب در طعم خورده
چهار چیز است اول طعام را با دیگر خورده اگر چه آن
اشل و لاش باشد و در خبر است که جمیع طعام را
و بارک کنیم و نیز در خبر است که لا کل من الاخوان
شقی و در خبر است که شقی الناس من اکل و جوده و ضرب
عبد و منع رده و نیک بده یعنی بدترین مردم کسی است که
نهار خورده و بنده اش را بر نرود و بخشش از کس ندارد

و جماع

و جماع بر بستمند کند و این موجب لعنت است همچون جماع
بجیدات و در پس کردن اگر چه مشکوم و بنده اش باشد
دویم بودن کسی بر طعام که بسم او و بسم نبی صلوات
و بسم باشد یعنی محمد یا محمود یا احمد بیوم نام هر دو بسم
درست از طعام در میان جمیع تا ایشان بشیر دارند زیرا که
بسم حیات الله و بیکری شود و در خبر است حضرت علی علیه السلام
علیه السلام بعد از بسم کس است از طعام هر کس می چهارم
بر چندتا بیدان تری دست شست و بعد از طعام و در خبر است
افاضل الله فی شرب عودا عینکم لما اولی الله فی ایدیکم فانها
مراحم الشیطان قبل ما ایدیکم یرید فی الله علیه فی الموضو
و غیره فی الموضو و غیره در شرب مذکور است که
بعد از طعام شستن با دست بسم و دست شست را بر روی
سایه و برین بیدی و آن آداب بستم شستن است اول خود
و آن بعد از کس بستی دویم و شستن و شستن بعد از طعام
بستن از پیروی پیوم پاک کردن بر روی مال و گذاشتن
تا تری دست باقی باشد و در وقت خوردن چهارم بسم الله
خیر لا یسب و بسم الله رب الارض و رب السما و بسم الله
الذی لا یضرع الیه شیء الا ان یرزق و لا یستأجر و لا یسب
العلیه کقوله و در ابتدا نقیست را بویست خوراندن و اگر کسی
بود در طعام اول بر انداختن و او خوردی و اگر ظاهر شد
بعد از دیری گفت که او را گفت بسم چیست و گفت در اول
شد که در طعام تو نه هر می نرود تا او شربت کند و بنویست
چرا چنین گفت گفت از جدیت آنک بر و بر نرود شده و بستی

و جماع

از اجاب و لکن نهاده فانه او امر و النهی کنیزان بدندانها
 پیش و خورده اند و امر با پیشی خورده و عرو کوارنده و بر سر
 الحار و نیز منهای شد هشتم دست را افشان از ششم بر راه
 پیش بر روی و وقت و هم بر خور است و در پیش طعم از دست
 ششم باز و چهار پیش طعم بر خور است از جهت کاری با آنک
 و نیز حاجت به طعم دارد و کما نیک از وقت بی وقت تر سپرد و
 زده هم کوش و داشتن آواز و در طعم پویند یک طعم یک کس
 و در کس کفایت و در چهار را و بر این قبیل طعم را بیک
 بار بخور و مباد که کسی شریک شود اما مکرره در طعم نیز
 و دوازده است اول ظرف طعم پس روی بود و و لیکن
 باید که از جهت و بیغاله بود و دوم ماندن کایسه و نیک دان
 و مانند آن بر نیک اما ماندن نیک نماند و طریقی را آنچه نمان
 خورده شود مکرره نیست اگر چه شکرش او بی است زیرا که
 اما موردیم بتفصیل و همچنانکه در حدیث اگر موالحین گشت
 و گفتند در یکدیگر سپید و شصت کس که می کنند اول
 ایشان ملک انیل است از آب از خزان و در حقیقت میفرستد و
 آخر ایشان نیک بر پیغم طعم را بشمیر کس بر روی یک
 بشمیر کس بر روی یک باید بیشتر طعم آمدن چهارم در
 طعم مبین که در آن برکت را بر و عده الفی بعد الله
 علیه و سلم الفی فی الطعم بدست با برکت و همچنین در
 آب نیز اگر کسی با شکر یقین نماید که و لیکن ظرف را
 که بکشد ثاباب بقیه ششم طعم را که در خورون که
 آنرا برکت باشد بقول الله علیه و سلم آنرا و الطعم

فان الحار

فانه الحار غیری برکت ششم طعم را روی کردن بقیه
 خاصوش بود و در خورون که ششم به معانی شود بلکه از
 بر خور و جلیات سالیان و بار سالیان که بدست
 در ده خورون ششم و دست را نیز ششمی با که کردن و هم دست
 با کار در اینان با که کردن و در خورون و اگر خور و با که شود
 باز و هم طعم مبین که نیکان بخت لطف بسیار خشن بیک
 طعم مبین که باید در آنرا آمده است روزی امر الله و شمر طعم
 عند خطیبی فرمود و در آن خطیب گفت بشنوبید البور
 غفری گفت بشنوبیم گفت چه گفت زیر آن گفت رسول
 علیه السلام عید سل کردی گفت چون گفت و بدید در منزل
 نمود و یک مانه طعم می بخشد امیر المؤمنین عمر رضی الله
 عنه اشارت کرد به پس خود که جوایش بگوید گفت و یکدیگر
 طعم مابود و در یکدیگر آش بر میز می رفتی بود و دوازدهم
 دوازدهم شکر را بر کردن از طعم بقول الله علیه و سلم
 ما شاء آدمی و عده است از لطف نقل است از فضل ابن یحیی
 رحمه الله علیه که گفت لا و و خصلت که در این است بی باز و
 بر خورون و بر گفت و لیکن بر گفتن شمره بر خورون
 و گفتند بسطی فی الله که مردم ایشان شرا و شمنی می دارند
 آنرا از ایشان رخ میزد و بر خور و شکر و بخیلی
 حرام و طعم خورون پس چیز است اول در ظرف نرین
 و نقره کین خورون و آتش میدان مردوزن را دوم زاده
 از سپهری خورون چنانکه شست پیغم و در برداشتن
 طعم به آنکه صاحب طعم گوید که بر در این مکرر و ولایت

عرف بشه در شرع مذکور است که در طواف خورون نیست کند
 بعد از آنکه ای تعالی را بشنوی برکت کلمه افروخته است و دیگر بعد از
 آوردن نفس که مرکب روح است و کسی را که نیست زیاده از بسط
 می خورد و از ذکر خداوند سبحان و حمد و شکر او غافل نیست
 پس نشیند بر طواف با موی بخورد و یا بشمار یعنی گذارد
 مرغوب خورون بعد بکری و بر خیزد از طواف بخون یعنی شمر
 پس که خورون و ند سبحان او را با رخصا است کند بکری سبک باقی
 این و شمرید از آنکه این طواف با رخصا است شود و ترسد
 از دمازی چنانکه اندیشد که عاقبت این بر خوراید بود اما
 پس آب خورون است که ظرف آب را بر دست بگیرد
 و با هر اثر بخورد و پس دم و در هر دم در اول پس الله
 و در آخر الحمد الله گوید و بعد از آن هر دم طرف را از دهن
 دور بزند و نفس و اگر بیکدم خورون نیز روایت است که از دم
 مروی است و بعد از خورون الحمد لله الذي جعله عزز باقراتنا
 بر حبه و لم یجعل علینا الحرجة بذلوه و آبرایا یک بخورون به
 و بان که در در جگانه زان میشود و بر تاشقا بخورد که قوت را
 کم بزد و استاده بخورد و بعد از آن صلوات الله علیه و سلم
 و شمرید و بعد از آنکه ای تعالی را شنیدی فلیستق ملک آب ز دم
 اگر عین کند و نکند چنانکه بوی خوش شیر را زد نکند
 و اگر عین آب طلبند اول بر اثر آب خوراند و در آخر خور
 و آن را ظرف را بر دست راست کرد و اندک و اندک و بر کسی که
 بر جبهه مگر باذن صاحب و است راست و اختیار کند بر د
 مزین آب را که آن فرو نشاند و شربت ششکی را و یا تحت

و بر خوراد

ترتیب

ترتیب بر شکر و در دست ترین شربتی نیز دین علی و سلم شربین
 و هر دو در دست است که هر کس که گناه بسیار باشد آب داد
 بشه و خود پس از دینی متعینان و بیوه کار و بیچاره و چنانچه
 یا نرا و غیر اینها را آب دهد
 می طاعت و صحبت با خالق بطریق ترجمه هر کلام امام محمد غزالی
 رحمة الله علیه که در بدایت است بدانی معاصی که نسبت از تو
 بچهره است بانیست در چنان و حیات و خواب و بیداری و سفر و حضر
 خداوند و خالق است تعالی و تقدیس و اگر بدانی او را حق شریعت
 بگیری او را صاحبی و گذاری خلق را بی دین معنی و دست ندیم
 باری را بنده و البته بی نیای و جمد کنی تا در هر شستن روی
 یک وقتی و با حق را بزرگ و سنج حیات جواد خود معروف
 داری و از غیر او باطن و احوال بدانی که در او بخیل عیبی علیه
 السلام مذکور است که اشراق مانیک صیت را در تابات نمند
 تا آنکه مالک بر لب قبر گذارند حضرت حق سبحانی و تعالی با
 کمال جلال خود از آن بنده چهل سوال کند اول آنکه ای بنده
 در ظاهرت را حفظ خلق پس ایها پاک و عزیز من پس حق و با
 طاعت را که منظر من است پس حق با که بکند اندی و حلال
 اند هر روزی نظر بر تو میگردم و هیچگاهم چه میکنی بفر
 و تو میستغرق بجز و بیدکن تو کنی غیبتنوی و آداب
 صحبت مع الله بر فرد و شستن و حق کردن خاطر ست و در دم
 سکوت و سکون اخلاص و جوارح و شتاب کردن و راحل
 امر او و احتیاج کردن از نهی و کم اعتبار از کردن بقضا و قدر
 و دوام ذکر و ملازمت فکر و اختیار حق و تو میدی از خلق

و فروتنی از جهت بیست و شش که بجهت چنان و گذار شدن چنان
 کسب از اعتقاد و صفات و تامل بر فضل آن حضرت عز بسلطان
 کردن و پیراوار این است که این آداب شعاعی که باشد در لیل
 و نهار اما آداب عالم تحمل است و حلم را لازم داشتن و نشستن
 بایست و قرار و برود داشتن و تکلیف ناکردن بر هر خلقی بیک
 بر ظلمان از جهت زجر از ظلم و احتیاج عز و تنگی کردن دل بجا
 پس و نیز که نه از مزاج کردن و شاکر و نرم بودن و در شکی
 کردن و بختیاری است با کار و شاکر و راه نهای کردن و نشستن
 نداشتن از گفتن نیکو نام و متوجه بپای بودن و بسی کردن
 در عهدان بخشش و دلیل را قبول کردن و القیاد حق
 کردن و همه باز و گشتن اگر خطا واقع شود و خواننده را
 از علم میفرستد و باز داشتن از آنکه شغول شود بفرص
 کفایت بخش از فرض عین و فرض عین است که بیارید
 ظاهر و باطن را بتقوی اقتدا کند متعلقه اولی با فدا شدن
 و فایده گیر دنیا از اقوالش و اما آداب متعلقه با عالم است
 که ابتدا بسلام کند و در پیش او بخت کند که گوید و کند بر تا
 او بپا دوش نه بر سر و نه بر سر تا اول اذن تظلم و در وقت
 معارفه بگوید که فلان بخلاف تو گفتی گفته است و آن است
 کند بروی بخلاف این بگوید آنکه او از استیلا علم است و
 و بخت نهاده بگوید با کسی در مجلس که در هر سوی نموده
 بر سر و نه از خنده نشیند و در نزد او بطلق آداب چنان نماز
 و بیست و یک در وقت مدتی هر چگاه او استاد بر خیزد
 او نیز بر خیزد و او نیز مواظقت کند و در راه نه بر سر نظر
 غایتی که

غایتی که غایتی است بر سر و گذار شدن و در افعال که ظاهر آن غایت
 نماید بر سر و گذار شدن و عالمی باشد بر سر آن و وقت و بیست و یک
 علیه السلام چنان و آرد و خطا را بی نبخود اند و در آنکه نظر
 ظاهر کرد و گفته اند آداب حاج با خلق عالم همچون آداب شاکر که
 با و پستاد و آداب فرزند با پدر و مادر است که گوش بپوش
 ایشان دارد و استبداد وقت ایشان در آن و در زمان
 ایشان را بجای آرد و در راه پیش رو و آواز نمود را بلند
 نراند و از ایشان بپا دوش و جواب ایشان به بخت کند گوید و
 بر صفای ایشان بتواضع و فروتن باشد و مکتب نراند
 بخدمت و اگر امر بپا دوش نراند و بر ایشان نیز نظر نکند و
 اذن ایشان بپوش کند مگر در طلب علم دینی و هیچ و اما آداب
 محال است بر حواص است که در حال در پیش ایشان و گوشت
 با راجع و گذار ایشان نراند و دنیا قی کند از الفاظ بر ایشان
 و اجتناب کند از بسیاری ملالجات با ایشان بلطف و نفیست
 کند اگر خیمه قبول باشد اما آداب و پستاد اول بیاید
 و این است که اگر کسی قابل صحبت و دوستی است پس در پیش
 با او از کسی باید طلبید که در شرایط و دوستی و در و باشد بر او
 صفات گذارنده است علی بن ابی طالب علیه السلام الهی
 دین خلیل و خلیل خدا که میزانی دل یعنی مرد و بر سر بیستی
 و دوستی است پس بگوید سلاطین کند هر یکی از شما با
 دوستی میکند و نیز گفته اند که علی بن ابی طالب اول و آخر
 قرینان المؤمنین بالمقارن بقتدی از حال مرد و صلاح و
 فساد او بر پس و بویین نزدیکی را و بر سر بیستی که بسیار

الغار کرد

اقتدا میکنند و از به او میرود و در شرائط صحبت پنج است اول
 عقل زیرا که صحبت را بحق چیزی نیست بلکه شوم است که صحبت
 را بحق شوم و بیشتر چنانست که بوجست و جدای کشد بهتر
 به اجوائش که هر دو با تا با تو تفویض را بشود بعضی را بخانه
 و گفته اند که دشمن عاقل بهتر از دوست است اما حق است دوم
 خلق خوب پس با او دوستی باید خوب خلق باشد
 و بد خلق نباشد یعنی آنکه خود را در وقت غصیب و شهوت
 نگاه نتواند داشت اما خلق خوب را بعضی از سلف بیا
 کرده است در وصیتی که مرید بر خود را فرموده و گفته هر جا
 بی که خلاهی بیک معصیبت شوی باید که چنان باشی که اگر
 خد شغل فرمای بداند ارادت و اگر با او صحبت داری بیا
 رایت و اگر یکی پیشتر شایر است و اگر یکی بنده باشد و اگر یکی
 گوی با او دارد و اگر کاری کنی بد کند و اگر در چیزی نزاع
 کنی ترا خود را اختیار کند و از حضرت امیر المومنین علیه السلام
 درین معنی نقل شده است که آن اخای الحق در کمال معصیت و در بعضی
 لغوی است و معنی آن از ارباب زمان بعد از شت فیک جمع
 بجموع یعنی بحق ترا برادر حق کسی است که باشد با تو
 در همه امور حسی و دنیای و کسی است که خود را اندازد در
 عزت و نفع تو و بر باد و کسی است که هر جا که او است روز
 روز کار برایشان بسیار و برایشان بسیار در کار تو محبت
 خود را تا بمرجع گردانند و نیز گفته اند آنکه سیم است در او
 بخشش و پاکبایت برید پس خشن بود آنکه زهرت میدید
 و در وقت و آنکه بایت برید و بسوخته و در و فصل فراق

مهری

مهری از مکارم اخلاق سیوم صلاح پس معاصیت بنا برادر
 فایستی را که معصیت و بیو سبت گفته و گفته است از بیک کسی که
 معصیت بر کسی از حضرت خداوند سبحان بخیر شد و کسی که از خدا
 و نه چنان که شریک از شر او ایمن شود و نه بود و و جعفر بن
 شری از روی ظاهر و عظیم ترین از راه معنی است که درین باب
 خست او بود و اما شد سبب آن میشود که معصیت را در درون
 عظیم اعتقاد کنی یا نه نفوذ با اعتقاد نیز شد که غیبت را صحبت
 او بقیل قرآن و صحبت او جمیع ثابت شده است بجهت
 بسیاری او در میان خلق آنچنان عظیم و کرامت بزرگ
 و بزرگ انگشتی بر زبانه او از شریک بر عالم با آنکه در صحبت
 که الطیبت خد مدد الهی لیکن در غیبت میترسد که این صحبت
 و در غیبت ظالم و بی سبب آن مباح است چه در هر چه
 بر دنیا نابود و چه صحبت در هر چه را هر قائل است زیرا که
 طبیعت مجبول و مستحق است بر تشبیه و اقتدا و طبع از
 طبع صفت الهی را در در و وجهی که معصیت و اخفای
 نباشد و تجسم راست گوی پس معصیت با در و معنی گوی
 نباید که در مفر و مفر و مفر و مفر و گفته اند که کذا اب
 میزب که نزد یک میباید و در و در و در و در و در و در و در
 و لیکن جمع شدن این پنج خصلت در کسی که یافت شود
 پس از همه عزت باید اختیار کردن یا مقدار خصلت
 اختیار اخلاط باید کردن پس باید دانست که سرادران
 به قسم اند یکی برادر دینی که با و رعایتی یعنی بکنی
 و دیگر برادر دنیای که با و حسن خلق معامله بکنی و دیگر

برادر یک یا دو این کسری تا تنها نباشی پس بر تو باد که سی غای تا
 از غر خنیش او پلم باشی و بر اندر مردم سپس که و هند یکی
 مانند غذا است که از وی مستغنی و آن کسی است که امر دین تو
 از نظام یا بد و در و هم مانند دار و پست که گاهی با اجتناب
 و آن کسی است که در امر دنیا اجتناب نمیدارد و میشود و بیو
 مانند مرغی است که هرگز پروا جتناب نمود و آن کسی است که نه
 اینست شد در روی نه نفع و چون یاری و برادری در دین
 یا در دنیا صورت است رعایت حقوق و ادب لازم است
عن رسول الله علیه و آله و سلم مثل الاخوين مثل الیدین
 یعنی اجدیده الاخری یعنی چال و قند دو برادر همچون
 چال و قند دو دیت که یکدیگر را میشوند و خبر بیت اجمرت
 ربنا صل علیهم و علی آبائهم و علی اولادهم و علی اهل
 و دینوا که رفتند یکی و یکی را بست که را خود گرفتند
 و راست را باور دارند و گفت یا رسول الله راست بشما
 و راست جفرت صل علیهم و علی آبائهم و علی اولادهم و علی اهل
 مصاحب نشد اگر چه با حق بوده باشد مگر آنکه بر سر
 شود این حق صحبت بجای آورده و عن علی علیه السلام
و السلام ما احب قدام قطال الا و کان اجسده الی الله تعالی
 از قدام ایضا یعنی مصاحب نشدند و کس هرگز نیک
 آنکه دوست تر من بنزد خدای تعالی نرم تر من و مشفق تر من
 ایشان است بهار رخ از جمله آداب صحبت اینها مال است
 یعنی بذل محتاج بدو اگر میسر کرد و بذل زیاده نکند
 و بنفیس خود نیز مال نکند با آنکه مدد طلبد و نیز و عیب

اورا آفتاب

اورا آفتاب نکند و اگر مردم مذمت او کنند باو شکوید بلکه
 منع کند اگر تو باشد و اگر مردم گفتند محال نکند و بنی که او
 خوشتر آید و اگر تغییر کند و نفعیت کند بطریق لطف
 و اشارت او را عفو کند و دعا کند او را بعد از نماز در
 حال حیث و محبت و بعد از آنش اعیان و وونی دارک
 کند یا پهل و حقش باشد و تا تواند باو قتل حق خود بر
 وی نه نموده زند و بایستادش و باغش غلین در
 امور مباح اجمالش آنکه هر نوع او را خوش و دوست
 دارد و او را آنکه و ست دارد در نفس خود را و اگر نه
 چنین نبود و دوستی او اتفاق بود و بسبب که خدای
 دنیا و آخرت و آقا آداب آشنایان بدان شری و رنجی
 بنویسد از آشنایان است خصوصاً از آنها که بزبان
 اظهار دوستی میکنند و بدل هر خدای او بند و زنده
 خدای آنکه بزرگش و دینی خود را تا از ایشان بهره گیری
 که یکس که در ملک آنکه خد خود در چشم ایشان و بمقصود
 نیز نرسید و اگر دشمنی گفتند در مقابل دشمنی ممکن که
 بجای نرسد و دین از دست دهی و اگر اظهار دوستی
 کنند و مدح و ثناء و تعظیم بجای آرند هم مغرور نشوی
 و باطن بران قرار مدح دید یکس یکس را چنان
 بنام و اگر در غیبت تو مذمت کنند در غضب نشود
 مناقب شیخ یوسف یعقوب بماند که شیخ خواجہ احمد
 بسوی و شیخ خواجہ عبدالحق محمد و آن قدر پس آمد
 تعالی از جهنم مذکور است که هر که غنی فلان شما را ایانت کرد

قابلیت گفتندی و دیگران را که جاه جاجتی و من کردی
 یکی از ایشان گفتند که در شکر و شتابش کو و اگر گفتند
 شکایت و عتابش مکن و عذر طلب باش چون موافق
 و عیب جو علی باشد چون موافقان و قطع طعنه کن از
 جاه و مال و مرد و ایشان چه طمع کین خوار است از احوال و شتر
 چنانست که گونا امید است در مال و بندگی و دلا بل
 قبول فرم کنی و اگر نه موجب خصومت گردد و دشمنان باش
 هر چند چنانست که از گریزان باش از باطلان و گویا باش
 به نیکوای ایشان و در همه امور در مرتبه و سطر باش و در
 میان جماعت ماست مکن و چون نشانی بر سر و پای نشین
 و انکشتان را و در یکدیگر نماند و بر شو و بچیزی بازی مکن
 و ندان از خلال خلال و انکشت در بینی مکن و آب و آه
 بسیار کنش مران و میانان خود را و خایندازه در روی
 مردم و در نماز و در مجلسی نام باش و در وقت حکایت
 خنده آرنه مباش خاموش باش و خوش آید بفرزند
 و شو و لالام خود مگوی و از بسیاری بپرس کشیدن و از ایشان
 مخفی باش و در همه است دخل مکن و مقدار مال خود بپرس
 مگوی اگر چنانچه در بارت باشد و یا کنیز و غلام خود
 هرگز مکن تا در چشم ایشان به قدر نکندی و قرب بسلطان
 محوئی که در خبر نیست که دو بینی سلطانین مملکت است
 آنچه که در شنی ایشان و اگر بپوشای ترا موی کن
 و آینه چنان باش که گویا بر آینه نیزه است استهای
 ترجمه فلان امام رحمت الله اگر بپوشی طرا آید که سبب است که

امام رحمت الله

امام رحمت الله بیان آداب شیخ و مرید فرمود و در جواب آنست که
 آداب شیخ و مرید بعینه با آداب عالم و متعلم است زیرا که
 شاخ سلف هم علی بود و در آداب ایشان که شیخ و مرید
 علوم باطنی میکردند و سبب علوم ظاهری نیز میکردند و در
 کتاب الاربعین امام رحمت الله که یکی از شریفان اقدار و شیخ
 ایشان در علوم و فنون هر چند که باشد که چنانچه غیرند است
 باشد اگر سوال کنند از بسیار از مشایخ طریقت منقول است
 که منسوب به علم نبودند بلکه ای بودند و میگویم که گشتان
 در دنیا بودند که علم بسیار بود و دعوا ام ایشان آنکه از
 از من و منی معلوم است که در زمان اخیر علی معلوم نیست
 و دیگران از هر دو امام بزرگ امام عظیم و امام شریفی را چنانچه
 منقول است که فرمودند ما آنجا اند و آنجا جایی و در میان
 خواجگان و بیویان به بلطف نظر کردن که در علم و دانش علم
 علم بگویند و به پیش تمام کیم که کیم به شیخ لایق مقامی معلوم
 کنیم او همان است که به شیخ در حقیقت این شیخ جاهل به
 است و طایفه است که است ایشان که برده بودند و چنانچه
 کرد که بتان و ابسطه و فرزند کن با حضرت حق بپوشی
 و تعالی بقول ما یفعلهم الا لیسوا بنا الی الله از لایق
 معنی آنکه هر چه بپوشیم ما این بتان را بکن از جهت
 نزدیکی با رب ما را میبوی خداوند تعالی و نیز استغفار
 کرده بودند که این بتان شایسته ایشان خواهند بود
 قال الله تعالی و یقولون ان الله لا یستغفر الا عباده
 همچنین این مریدان جاهل به سبب است که در نزد این شیخ

امام رحمت الله

جمله نیز واسطه و قرب بهت مایل با نجیب و شفیق ماست
 در درجه کمال و جرات ملک بسبب بکند و خدی و خدای
 و موجب و خول نیز است که خداوند بی حد و تعالی میفرماید
 آنکه و ما تعبدون من دون الله حصید جهنم مصنون
 آنکه تحقیق شما ای است پرستان بر آنچه می پرستید
 از غیر خداوند بسبیانه و زیننه و آتش کزن و دوزخ است
 همچنین این بد دولت بان جمله و یکس نیزم دوزخند
 و اندر تعالی اعلم با الصدواب تحت کتابت ماه
 الشیخه الشریفه المشتمله للفوائد اللطیفه
 بسبب حاجات الابرار فی الدار الموبوعه
 بتحفته الاحیار و هی من مصنفه
 الامام الامام الافتی الالافضل
 والامام محیی الدین المصطفوی و
 مکارم السیر النبویه و هی البیعه قد
 وه الطالبین کاشفا لایقین
 سراج الملتی والدین مقتدار
 صاحب یقین مولانا
 محمد امین زاهد عفی
 لهذا کتابت فی الیوم
 لیس فی القاب و
 بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رسول
 محمد خاتم النبیین و علی آله و اصحابه اجمعین فاما بعد فبین
 میگوید

میگوید حقیر بضاعت فکیل الاستعلاء عبید احمد ابن
 عبید الله که از خاندان آن کاشف عنوم ظاهر و زهاد خواص
 اندر دوزخ کفر است چون صوفیه هم اندر بعضی بحثان
 بر موز و پش رات گفته اند عوام از قدام او عاجز شده قیلا
 بکدام معنی بوده باشد ازین بسبب و بیهوار حیرت نهاده
 بلکه از جمله معنی آن بحثان نرسیده اند از اعتقاد و اسبیت
 و جماعت و در افتاده اند پس چنین چند موافق عقید و دلیل
 سبب و جماعت از هر کتاب بحث و رت دویستان بطریق
 اختصار و روشنی مبحثی بکشف الرمز کرد و انوار شکر الله
 تعالی علی الحق و الصدواب و استغفر الله من الخطایا و ما یوجب
 العقاب قال بعض الصوفیه ما رایت شیخ الاواریت العبد
 قبله یعنی بعضی صوفیه گفته اند که هیچ چیز نیزیم مگر در خدمت
 پیش از آن خدای تعالی را در بریم و این هر دو سخن تا و بی
 دار و ما دیدن حدی تعالی را در چیز با طریق استلال است
 ازین صانع را شنیدن ختم است از صانع صانع را شنیدن ختم و
 همه معنوعات کواکب صانع را و همه فعلیات و لیلند علی
 دور هر چیزی بکوی کویا کردگار را بینی و هر صانع که طاعت
 بیشتر دارد و در حشمت نظر غریزتر چنانکه در خلقت یوسف
 لطافت بیشتر بود و از برادران دیگر یعقوب علیه نظر
 او بیشتر دید اما بسبب غریز بر میداشت و الا برادران
 دیگر برادر بودند و خدمت زیاده تر میکردند معلوم شد معقول
 علی السلام از منزه بصانع نظاره میکرد و او و علی السلام
 و ایستادن بود و ایستاده بود علی السلام چون نقش

رسول الله صلى الله عليه وسلم قطع بادر کرد و در بره دنیا را نبست
بدلیل حدیث ابو امامه با پدر و ام المؤمنین رضی الله عنهما که
یاد کردند و در کمال میل در کتب معتبره که موسی علیه السلام را بود
و در دنیا را از آن محذور گشت که بهر از آن هزار مرتبه یا زوی فرست
باشد در دنیا نبست و اما اینکه در دنیا نبست میگویند از پس
فرقه گفته مشتمل بر و چگونگی آن و جمود آن و اجماع است
از علمای اهل اسلام در هر زمان که هر کس این دعوی کرده است
و میکنند از و مجال بیرون نیست یا شیطان صورت داده
خیال باطل نموده است و این از کمال جهل است از قبول کرده اند
و در آن کراه شده اند که آب چندند که از آن بر حذر و ادا دارند
خواب و خیر و عصمت الله علیه البراءة و الفلانة و عقیقه بدیعی
چند اختلافی کرده اند آنها که روایت رسول الله صلى الله عليه وسلم
و سلم را در شب معراج دیده گفته اند محققان است که بدل بود
نه چشم ای عزیز از شیخ روز بهمان نقل کرده اند که دیدم
میگویم این سخن از شیخ مذکور بعجت نرسیده است بلکه
اقرب است بر نقل بر تبلیغ در حالتی مستی و استغراق گفته
باشد و از آن شرع اعتباری نیست آنچه چون شیخ حسان
منصوری در حالت استغراق انا الحق گفت برادر کردند اما حکم
بر کفر او که در هر دو از برای آن که در حدیث اجماع شرع جاری
کرد و حکم بر کفر از برای آن نکردند که است و وجود بود
بسیار در دنیا دیدن نیست از برای آنکه هر صورتی که دعوی
و این میکنند آن کوینده اگر متباین باشد باطل و بجهت
الکلی و استغراق منقذ عن الصورة قالت

المشبهة

المشبهة ان الله تعالى صورة قال اهل السنة والجماعة
ليس الله تعالى صورة ولا جارية لان الصورة عن التركيب
والنفس و هاتان صفات المحدثين و لان الصورة لا
يخلق من جبال الى جبال كما خلق في صورة الانسان مثلاً
جبال الصغرى الى الكبر على التقابل فان قيل ان الله صورة
يدل قوله عليه السلام فان الله خلق آدم على صورته قلنا
ان الله تعالى خلق آدم على صورة اى على صورت آدم عليه
السلام و جواب آخر ان النبي عليه السلام من جبال لغيره
غلاسه وجهه فقال عليه السلام لا تقرب الوجه فان الله
تعالى على صورته اى على صورت الغلام فان قيل روى عن
النبي صلى الله عليه وسلم ان قال لايت ربى الله حين صورة
قلنا لايت ربى الله حين جبرئيل عليه السلام و حين صورة و این
ضعیف میگویند که اگر گویند جبرئیل علیه السلام را چگونه
رب گفت جواب میگویند که رب با تمام اللفظ است چنانچه
یوسف علیه السلام عرض فرمود رب گفت قوله تعالى اقمنا
عمره یوسف قال ربی اخیس مشوی و هم در تحفة المشککین است
فمن قال بان الله صورة فقد وصفه بصفة المحدثین فیکفر
قال ابو جعفر صادق رضی الله عنه لا فرق بین عبدة الاولیاء
والمشبهة لان عبدة الاولیاء صور و صورته باهمه و هم
فعبدة و المشبهة صور و صورته فقلوا هم و عبده و باق
فیلان قلت لیست لله صورة یودی الى التعطیل قلت
لا یودی الى التعطیل لان کل ما مود لا یزعم ان ینکون الصورة
وقد ینکون صورة کالرؤی و الزیج و النجوم منی آدم مود

موجود و لا صورة له قال قيل لبي عن النبي صلى الله عليه
وسلم انه قال ان الله خلق لاهل الموقف في القيامة على صورة
لا يورثونه ثم يحيى على صورة يعوفونه قلنا الصورة يذكر
يراد بها الصورة المتأخرى التي قال صورة هذا الامر كذا يعني
صفتة ذلك لان العباد عرفوا الله تعالى في الدنيا بالانبياء
والكرام والعوفا فان كان يوم القيامة يظهر التباينة
والعدل والشقاق القوم بسقوط الخوف فيقول العباد لا
نرفك بهذه الصورة يعني ما عرفنا كنه الدنيا بهذه الصفة
ثم يحيى لهم الرب الى الصورة يعوفونه لانه تعالى يظهر بالانبياء
والكرام والاحسان والمغفرة والرحمة قومه ودينهم
المجيد فيلزم في جميع كتابه ان يكتب مقتداه حقا تعالى في الصورة
يا ذكره بهت بل كونه صورة از منتهى بهت كفته اند اعتقاد
بنازم كذا و تعالى از صورة مثال منزله بهت **سورة**
در میان صفوید بعضی بحی که گفته اند جبر است که بحقیقت
در لغت کشته کشته من بهت بمعنای ملایمت بهت و ملایمت این
جنان است که چون بیدار می شود حق تعالی بر سر او غایت او را
لب کرده تا در ستر او جز جنت چیزهای نر و از غلبه تسلط
حق جنان کرده که گویا جوق را می بیند این کشتوها را که توفیق
عبد کرد و آن جنان است که حق تعالی را در دنیا ببیند چون
یک معنی از صفات حق تعالی غایت که در جنان که در ذکر که
یا حق تعالی را می بیند از غلبه تعظیم یا خد جنان است
و در ذکر که گویا شرف و استاده بهت و طاعت نظر بر غیر ندارد
و از غلبه منت و پرو باشد جنان غنی در نفس افتد که گوی

بهمازی

بهمازی میگرد و در میان بیند که از غلبه خوف باشد جنان
جنان که در ذکر که گویا باطن خلاف کند یا خلاف
اندیش در بابت او را بگیرد از غلبه محبت باشد جنان
کرد که جزو بهت بگیرد و دست از وی بپزد و شود و نگر
میگوید بحقی صفات نور باشد در بین بهت معنی آن باشد که
در بهت قدرت بر و کشته کرد در جنت از حق و دانند که از علم او
غایت بهت و هر جا که رود از محبت و تسلط حق
بیرون و جبر است که از غلبه قدرت او بیرون نباشد
و هر چه کند از و نتواند که محبت و هر چه کسی با او کند خوار حق
او شود و هر چه خدا کند دفع نتواند کرد و هر که او را بگیرد
خداوند تعالی باز او را تواند هر سید و جود خدای عز و جل
او را بگیرد که از غلبه نتواند کرد و قدرت این باشد
اینچنین بهت بهت صفات و بحقیقت ذرات باین جهان بحقیقت
ذرات نباشد در بعضی بهت که بحقیقت ذرات گفته اند تا اول
دارد ای عزیز معنی بحقیقت کشته کشته بهت و معنی اعتبار
پوشیده کشته کشته از بین کشته کشته مراد نه نیست که
ذرات حق تعالی مقرون کرد کشته کشته کرد و گویا بهت
کرد و تلوون از صفات بعد ثابست و حق تعالی قدیم است
و قدیم را تغییر و تلوون راه نبود و این تغییر و تلوون
بر شرف او بود که از جملات جنان است و آنکه میگوید که
بنده از صفات بشریت پاک کرد و حق بروی بحقیقت
کند معنی او ای نیست که تا در دل هوا هر بشریت است
حقیقت مقصود غشای جبر از خود و صفات خود

اصلا در میان نه بیند و همرا از حق تعالی بیند و آنچه او تعالی
میکنند با و را نمی باشد و در دل او جز منزه کی نکند و در یقین
و اینست حقیقت مقصود اینست و پس بعد از آن میگویند
آن منزه تجلی شد یعنی حقیقت مقصود روشن شد و اینست
معنی تجلی مثل وی آنست که اگر مسئله هر کس مثل کوردی
روشن گویند که این مسئله پوشیده است چون آن مسئله
دور از مظارع و می بود پس از روشن و کشاده کرد و میگو
نند که اکنون روشن و کشاده شد و این بعد از آن می بود
و کشاده و حقیقت منزه کی را دانست و دید و میگویند که
تجلی کرد یعنی حقیقت روشن شد ای عزیز اگر کسی سلب
این معانی با حقت گوید که حق تعالی بر من تجلی کرد چون
نور را بصورتی نیکو چنانچه از اهل استغراق نقل کرده اند
علی اهل اسلام گفته اند اینفکول باطل است و هرگز که
دیدم گوید این باطل است از برای آنکه او تعالی منزه است
از رنگه او تعالی را نور است و این گفتن زو دیت که بیان
نور گفتن جایز نیست تفهیم هر آید هر جا که دیدم
گویند از آن منزه است اینست مثل اصل از وی روانه
و از هر جهت دیدم گویند از آن منزه است ای عزیز او
تعالی از بعد و قرب و اتصال و لون و صورت و کیفیت
و ملائمت و مخالفت و ابعاد و اجزاء هر صفتی که باشد
و مثال باشد از آن منزه است پس رفته که این طریق
ظاهر می باید بود زیرا که شیطان و کفرای را باید و صورت
می نماید و قل باید و بیان از حال کیفیت شود و عکس شیطان

فریفته

فریفته شود و بداند **از حدیث** است بر آنکه در قرآن
اینها جبره و تاء و یل نکرده اند خصوصاً افعال عظیمه
در بسیاری تاء و یل نکرده اند ما نیز تابع بنیم میگویم اینست
بر ما جبره من عند الله و المارد ما را داده و اینچنین جبره است
مردم که تاء و یل از جبره اند و شده ما نیز تابع بنیم میگویم
اینجا جبره من عند الله و یل چون اینها که در قرآن و حدیث بدانند
آنرا بهست یعنی از جهت همین بداند قدرت معنی داده اند اما
اعظم تاء و یل نکرده اند چنانچه در عقیده اکثر گفته اند و لا تعالی
و قدرش **و الی** در صفات الازلیه بلا کیف
و لا تشبیه و لا جبره من عند الله و ما را داده و الله تعالی و نیز
اما اعظم ره گفته اند و را تعالی رسی در سبب خدا گفته اند
نیست چنانچه در عقیده اکثر است کل شیء و لا تعالی با الفارسیه
من صفات الیاری عزه الله تعالی صفاتی که فیما بین القول بوی
الیله بالفارسیه در هر چه ترجمه است بداند که بجز با تعبیر
و لا یجوز بالفارسیه **و الی** است ما جبره
انوار من الیله و الیله الله تعالی اصل بجز از اطلاق هذا یا
الفارسیه قال بعض المتأخرین بجز و الیله یفقد الجوارح و
قال اکثرهم لا یفقد و علیه الامتناع و در شرح الیله الله تعالی
و لا تعالی بالفارسیه و علم چشم خدای و روی خدای و نور
خفته مشککون است و فی قوله علی علیه السلام علیه
من بین الصبغین من الصبغین الیله ای بین الخوف و
الرجاء و ترجمه و است خدای تعالی را بداند که بداند
جبارت این است فالتا الحشیه است بجز ما را و تعالی با الیله

و اگر در این شاهد کردی نه از تو غفلت ماند نه فتور و حقیقت این
این است که گفتیم و در این معاینه این است که بنویسیم **و این**
از شد بعضی از اهل استغراق که بهما ویت گفتند انداخته
جواب همان است که قبلاً ازین در این لایحه شریف الی رایت افکند
فیه جواب گفتیم یعنی همه مستحقان بهیستی مصالح کمال اند و همه
فعلها با وجود قائل و یقین از غلبه و غلبه و راستی خشن است
بیشتر از چیزی که بگویم که کمال را و را بین جفا که به
تفصیل گذشت لیکن ازین لفظ و از امثال این لفظ
زبان الهام باید داشت تا عوام آدمیان را بخیرات نماند
و در این و بایست که هر چه که اعتقاد و الحال است
ای عزیز و شریف الفاضل را ویت و قول است که
بر احباب و محو بند نیست و قول آن طایفه را بخواند و آنرا باید کرد
و آنچه از این جمله اند گفتند که آن باید بود از این بر سر
شما باید که این طایفه را جواب دادند که جامع طایفه ایم که
اگر چه خفا باشد و خوف و خوار اند شد بلکه بر خفا صواب
یا فیه از صواب از برای آنکه جهل کرده اند و در یافتن صواب
بسیار برای هر مدتی کرده اند صواب یافتن یا یافتن ای عزیز
از حرف بسجیل که بر مباد که ازین گفتن زبان بیرون
نوشته و هر جا که حرف بسجیل است بنویسد آن او بر حرف
در این است **و در این** لا یستحق الیه یقوا و گفتند اند
الاحزاب و شیخ الشریع و الاوقاف و ضلیل چون لفظ
خالد یعنی است حرف اینجا هرگز نباید گفت شرفی نیستی که در
بجای آورد و انداخته گفت بهیچ وجه و از این بگویم که بیایم

این سخن

این سخن چنین است او است عبارات این است قال با لقا رسته بیایم
هر چه بر سر بیایم **و در این** بعضی از جمله اخراج
تعالی در هر جا است میگویند این قول باطل است و این قول
جمله است و در تبصره است قائل است که هر چه که
بالحال مکان و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه و آنچه
و فی الارض الله و قوله تعالی مع الذین اتقوا و الذین هم
محبسون و قوله تعالی ما یکون من یجوزی ثلثه الا هو را برهم
و قوله تعالی و هو معکم انما کنتم و الجواب عن قوله تعالی
هو الذین اتقوا و الله و فی الارض الله ای تقدیر
و نه بینه و قوله تعالی و الله و الله ای بخیستی بجمع
الارضین و فی این صورتی ممکن ظهور است آثار قدرت نه
ایست و قوله تعالی ما یکون من یجوزی ثلثه الا هو را برهم
یعنی علم و قوله تعالی و هو معکم انما کنتم ای با علم
و نه قال از نه کل مکان یو دی ای امر قبیح لا نه لایحوا
ان یکون کل مکان او کل کل مکان من طریق الاثر
او بکمال دون کمال و باطل ان یقول کل مکان لا نه
یو دی ای ان یکون الیقین الثمین و باطل ان یقول
کل مکان من طریق الاثر ای ان من و صنف افکند
تعالی تعالی بالا جزوه فانه یکفر و باطل ان یکون کل مکان
دون مکان فانه یحتاج الی الانتقال و هو من صفات
المخلوقین و انوار **و در این** و از این که
نوشته ای نه تو در هیچ مکان فیه کفر یعنی ان یقول مع
الاشیاء و الا یکنه و الله تعالی و جمیع المعقولات

کفر از برای نه ملائکه از برای گفتن نه از برای نه تو در هیچ مکان
گفتن است و تو از جهه است اگر کسی در هر مکان گوید بای
خود را در زمین چگونه مانده که زهر قدم به مکان نیست چنان
چنان بسیار از این سخن پیدا میشود و گویا باین سخن و دو
در کتاب بسیار است هر که او تعالی را در هر مکان گوید کار خود
بدان از مشهور است بعضی اهل استیفاء گفته است که چون علی با
وصلت حاصل شد آن الحق گفتن صوفی غیر مخلوق معینها
دارد و میکند که چنان صوفی از خود فلفله و کجی باقی شد این
سخن صادق شد زیرا که نیز آن طایفه در آن وقت نیز از آفریده
کار هیچ شیئی موجود نیست اما آنچه اسلام میکند که آن قول
قطره بر رویا رسید نیز در این قضا پس الحق تعالی اهل
جانب نیست و این مذهب جلوی این است و جواب یا صواب است که
اولی الله را مطلق است تا آنکه نه که رسیدند معنی و حقیقت روی
میدهد چنانچه یکی از ملازمان پادشاهی مجازی است که با
وینا شود در آن مستی خود را پادشاه میدانند فردا که باقیات
ایر میماند که خود و حقیقت و پادشاه کیمیت باید دانست که
او تعالی منزله است از مقایست از محالطت از مقایله از
محالطه از مشاکلت از ملازمت از اجتماع
از اخراق از قریب از بعد از از بعد در چشم مخلوق نمی آید
و از آنچه در دل میکند در آن منزله است او تعالی از احتلاط
و از جمیع صفات جدوت منزله باشد چنانچه عاجز بر اینکه
گویند که این نیز عین واجب شد چون چنانچه از جام
شرب بود و از احتلاط مطلق و درستی که دشمنان

سبب

سبب بعضی را برادر کردند و بعضی را بر سر کردند و بعضی را
مقام مانده مشغول غریبت گشتند و بعضی از آن مقام گشتند
بمقام عبودیت و رضا رسیدند و عین ملکین شدند ای عزیز
ما نمیکویم که آن الحق گفتن آن برستان از میان یکی است بلکه
گویم از برای آنکه بود و نمیکویم از استکبار بود بلکه میگویم
از منظر انوار است که از جبهه شیطانی میکند و نور
نده که از این طریق و برستان این طریق نیز اهل تحقیق
و صاحبان کمالی در این رتبه و عوالم انوار کوه مرآت
و کمالان زید و تقوی و معنیان در پس رفتی بوده اند
نه این کلام را با حقیقت گفته اند لیکن شراب جام شهود
عقل از آنها بود و اختیار بچنان ما اعظم شایسته و بی
حقیقتی سوی الله و امثال اینها گفته اند چون این طایفه را
درای طور عقل طور است و اختیار صادر میشود لیکن
ابو نیز در جبهه بعد از کلام مشطوح رجوع کرد و ازینجه
گفتند که منصف و بقول مشهور رجوع کرد و برادر
داشتند از پیشرفت را صراط است بالای انشراح
هر که قدم در صراط نهادی بر او فتادی سلطان گویند
امر شریف را فرستاد و بعد از چند فرمان کشید و
عالم نیستی خود را پاره نامزدی که فضا کرد و اندک
سلاسل اسلام در دست است این پسر مبتلان بودی
چون بعد از آنکه شدیدی عالم را برهم زدندی نه بدی
مستی که در آب و نیا نرسد و مستی مشهود چیزی نیست
و درین مستی مشهود چیزی نیست و درین مستی

باب خود را بسلطان انوار کبری که هست معرفت شود و خود را
 میسجل گویند میگویند هم حق بر ایشانند و لیکن میباشند
 چون از سبکتر مقام محویت بگذرند آنکه دانند که بنده
 مقیوب عالم نزد حق تعالی ای عزیز بنده هر چند حق تعالی
 برسد و عقل از وی زایل نباشد اما غیر مخلوق را قابل نباشد
 پس گفتند قول که در دو دست است و یک پا راه عقل بروی
 مبد و دست اهل سنت و جماعت اتفاق دارند که عالم
 بخلق جز از محویت و معنی عالم هر چه بسوی حق تعالی است
 از موجودات به اختیار اند که گویند در عالم نیت با وی چگونه
 هستی که از آیه های زمین را فرق نتواند گواهی او و غیر حق
 الهی و بی هویتی که مخلوق را از خالق جدا اند قول
 او نامعقول است و معنی محویت بیرون کرده شده است
 از عدم بوجود پس حقیقت قدیم را بعین جاد و جاد
 بعین قدیم یاد کنند مگر بیکان یا دیوان **و اما بایده**
 لا يجوز ان يقول ان العبد هذا هو الرب و ان الرب
 جل في العبد و العبد جل في الرب و نفوذ با الصريح قول
 الظالمين و انهم انما يسمونهم بغير حق و قدما تهاذلات
 با شمس صلا حاشا نیت جنبه قبل از این گفته ایم او
 نقا از بعد و قرب و اجتماع و افتراق و غیر با از صفات
 بدون منزه است اگر بعین است گویند با آن معنی جا
 بزیست که جنبه گفته اند از مرتبه هوای طاعت یعنی بنده
 در طاعت او تعالی با شمس میگویند که قربت شمس بطرف
 او تعالی چون لعلی که صفاتی است از صفات با بنمعی

توان

توان گفت و هر یک از این معصیت کرد و در افتاد از لطف
 الهی چون ولی بر درجه برسد از بنده کی بنده چون بنده
 مخلوق بنده چنانچه بر درجه برسد و جمیع خدا نرسید
 نرسید و با و صلا احد علیه سلم امر شد و اعدا ربیک حقیقی
 الیقین ای الموت اگر و حق مخلوق بنودی چرا بنده کی
 مودی پس درین حقیقتان غیر مخلوق گفته اند تا و بیل
 دیگر درین دنیا بر جز خدا کردن نیستی اشکال نکشید
 اگر درین دنیا و بیل را اعتبار کردند چرا منصور را بر دال
 کردند زیرا در لفظنا الحق و انما غیر مخلوق تا و بیل
 بیکان است و بعضی از اهل پیغمبر اتفاق گفته اند بنده ذات
 خود و صفات در عین

توان

لا اله الا الله والارواح والالام وعلى القصور في خواطر الانام منهم
 وبين كتاب سيرة واعلم من وصف الله تعالى وبالا حرا والاحسان
 او وصفه بانه تعالى في كل مكان بالذات او وصفه بالاستقلال
 من مكان الى مكان او وصفه بصفته جاذب او وصفه بانه
 تعالى اقرب الى المؤمنين من الكفار بالذات كيف يكون يقال
 الله تعالى اقرب الى المؤمنين بالصفات وصدق يوتى
 والصفات ان يلقى بغير بذاته وهي لا هو ولا غيره وهي العلم
 والقدرة والجودة والسمع والبصر والارادة والمشيئة و
 الفعل والتفريق والترزيق فعل وتخليق وترزيق وتكوين
 يمكنه من فعله التخليق والترزيق والانشاء والابناء و
 التسمية والفعل والابناء والاحداث والتكوين وتسمى
 كل ذلك تكوين **ورقمه** واحد تعالى يسمع بلا جار
 بصير بلا عيونه عالم بلا اذن مر بلا قلب محكم بلا ايسار
 وشفيق بلا عيون رفته شدة خشن او تعالى بانه بصفته
 شدة وسليحي جنانة كدنت ونيز بلاندر صفات او
 تعالى خلافا صفات مخلوق ليست جنانة كدنت ورفقة الكبريت
 وصفات كدنت خلافا صفات المخلوقين يعلم الله
 تعالى لا كعلمنا ولا كقدرتنا ولا كقوتنا ولا كبروتنا ولا كخلقنا
 لا كلامنا وبجميع لا نسمع به كباين صفات له كدنت
 وان لا يقوى كدنت او عارف بهت وعارف اخفى اليه كعلم
 اليقين بنده ككذبنا ان اشراقنا ازين وربنا في شدة
 لو شدة ايم بيبس وجود ذوات وصفات معرفت
 في ادراك لم يغيره به ان اشراقنا جود بنده وادراك

تعالی و اصل شد گفته اند این معنی گفته باشند که چون توفیق
 طاعت یافت بملطف حق و اصل شد نه ذات و زرا که او تعالی
 از بعد و قرب و اجتماع و فتراتی و احتیاط منزه است از
 بر بر بقی بر رسیدند معنی القوب فقال هو الطاهر بعد
 و قرب با که است از صفات متناهیه است میان حق و
 جوده و بعد باقی است بر و نه قرب با ملازمت و هر که قرب ملا
 زقت و با بقوب است احتیاط و کنایه است عقدا بر وی که است
 این معنی چنان باشد که بخدا ملایم تر و مکرم تر یعنی قرب
 اینجا معنی که است است بعد معنای ایانت قول تعالی
 ان انکم عن اقتدار تقیکم در الفاظ کبر که قرب یافت
 کو نید این است و لفظ و فعلت نیز برین معنی است این
 معنی و اصل شد با و تعالی و اصل شد بکم او تعالی گفت
 اگر برات کوید و العباد با بعد است قول یا طهر است زیرا که
 قبل از ولایت انفصال بود و اکنون انفصال شده گفتن است
 و انفصال بعد از انفصال و انفصال بعد از انفصال از علما
 چون است و بر قدم علماست حدوث هرگز و استا شود و
 انی یا الی نیز از صفات مجزئانست و بر صفت که جاد است
 بر قدم رو نیست بنده و جاد و عاجز را با حضراتی قدیم
 متصل شد گفتن هرگز و نیست بر راز بستی اگر عین
 شدیم گفته باشد جو اله بر بخودی او می کنیم و در بین زمان
 بعضی از جمالاتی ملو فیها وجود و حیویت تقلید بر جستان
 شیدا کرده ما عین واجب شدیم که بگویند غیر از کرامی و در
 بسیار چیزهای حاصل نکرده اند و حضرت حق تعالی از جمیع

عیب

عیب گرفتاری و حاجت و حدوث منزه است آنکه این دعوی
 میکند محتاج خوردن و آشامیدن است اول مرتبه همین
 را از خود دفع سازد و حاجت و دیگر نیز بسیار است چون آن
 شکم با او گرفتار است و قوی که آن گرفتاری ظاهر شد میگویند
 که غیر ظاهر شد بعد ازین تا و نمونگند شریعت حکم بر ظاهر
 او کنند پس چیزی طبیعت از وی نفور کنند اول همین گرفتاری
 ری از خود دور کنند عاجز که این گرفتاری را از خود
 دور کرده نتواند چگونه خود را عین واجب داند و چه عیلا
 بنده مقام عبودیت است نه هوای عبودیت آن مستلزم
 خود با چیزی بماند که در غیبه و در خانه و خود می گفت که خدا
 کی بر سر او است شهور بود با آنکه رفیق شریعت است
 نمیداند شریعت چیست و در امر کیست چو از بستی باز آمد
 میدان در در خانه شام و نمیکوید که دیوار هم غرض بیدوشی این
 بخت نیست که آنها که منسوب بولایت اند بعضی قوی که از آن
 مدیونان برآمده است و شریعت نمی بردار و پسند نیست
 کرد و نیز حکم که بر ایشان نهاید کرد چون خود را نمیدانند
 گفتن خود را از یکا دانند و آن کسی که بر خود باشد و با
 وجود شریاری جبر فیهی گویند عیلا آنها را رسوا گویند
 ای عزیز ذات و صفات او تعالی آنکه کار نیست صفت
 عاجز یک هر روز بلکه بر حاجت و هر لحظه دیگر کون شود و از
 کی صفت قدیم را بر خود نیست و بد پس جواب بماند
 اندوهش گفته باشند بنده جده بنده کی را دانست انما
 بنده است خالص و هیچ موردی نماند بنده را و عیلا و بستم بر سر

مقامی که عارف باشد و قابل شکر بر عجز خود از ادراک ذات
 او است پس بعضی از جمله ای صوفیه گمان برده اند که علم ظاهر
 با حال صوفی زیاده دارد و این اعتقاد غلط و باطل است زیرا که
 علم جبره دین و دنیا از حیث علم نباشد چنانچه او باطن دارد
 اگر چیزی بر سینه جواب میگوید بجز علم که راه میشوند
 و گمان میکنند که حال علم الله علیه و سلم فاذالم یبق
 علم اخذ الناس از او باطن حاصل نمیدانند و افاضتوا
 بفرع علم فصلتوا و افاضتوا بفرع علم را کفر نوشته اند
 چگونه این علم بجای صوفی فرود دارد گویند پس لازم
 به جملة از بقول ربنا انما اله در اندام اخذ الله و لیس
 جاهلا بجهت عالمان است خصوصت بر علم پیشه و ظالی
 نیست **در مقام تحقیق الایمان** **ملا صدیق** رحمه الله
 الایمان الواحد افضل من جميع الالهیات و الالهیات افضل
 من جمیع درجات است پس بنفای علم الله علیه و سلم افضل
 جمیع بنفای مرتب است پس با تحقیق علم الله علیه و سلم حق
 تعالی عطا کرد قل رب زدنی علما چه قدر علم زیاده
 هر درجه زیاده و معنی دیگری المعرفة الیه
 المعرفة بالجملة است که از مرتبه غرور و هیبتی در گذشت
 خود را هیچ دانند این است معرفت نفس چون نفس خود
 را نشناخت هیچ نیست خدا را شناسخت معرفت نفس
 فقد عرف ربه اگر علم نبود کی خبر میداد واجب و
 نیست و ادب را و در مجموع علم است عارفان
 بحقیقت بنده گانند و لایق از سوا مصفی
 بوده

بوده و ظاهر و باطن این است قبول شرع را مدتها و دل این است
 بحقیقت زنده بوده افعال و احوال این است موافق کتب است
 و نیست نبوی و قاعده و شریعت بدل از جهان قبول کرده اند
 و هیچ و حقیقت از فرایض و وجوب و یسین و ادب خوانند
 که از علم و یک خط بر خلاف شروع دم ترند و مشغول
 مقدم بر خلاف کتاب و نیست و جماعت بچوشت
 قدم نه اندازند ای عزیز اگر از علم ظاهر خبر ندانست
 باشند از کجا دانند که این حرفش است این واجب
 و این نیست و این ادب و این چهارم و این مکرر و
 این مباح و علم ظاهر حرفش است علی العموم و اگر کسی
 معرفت العوین حرفش است جواب میگوید که هر کس او تعالی
 بچوشت و چگونه و چگونه و لیکن و غیره و جمیع صفات
 نبوت و جمیع صفات سلبی او تعالی را چنانچه در کتب
 معتقدات نوشته اند و آنچه مومن بدست او را خبر بداند
 او عارف است بحقیقت و معرفتی معرفت است و مومن
 میگوید و نمیخواره بخوانیم و معرفتی که هر بافتش است
 در اولیاء الله که می باشد او افضل است تا اهلان که عوای
 حقیقت میکنند و میگویند حقیقت خواندن را بقا و شریعت
 علم راست و نمیدانند که حقیقت تفصیل شریعت است
 که نصیب است این است که علم علوم را ندانند علم خصوص
 از کجا دانند و معنی معرفت شناختن است شناختن
 بر علم نیست هر که گوید علم می شناسم قول او مرد
 است آنچه میبایستی که در علم تو چیزی و صفات نوشته

نوشته اند و موقت ملائکه و کتبه و بر سر و بخت و قیامت و تقدیر
 بنویسند و بدی هم را علم میگویند چون علم باین مملوک و با
 باشد چگونگی بنامش و گویند **در کتاب سیم**
 من قال لا اله الا الله صفة الاسلام فهو كما فرود ذکر شیخی الیه
 الجملی فی هذه المسئلة و بالغ فیها فقال هذا رجل یسلی
 دین و لا مصلوة و لا صوم و لا طاعة و لا طاعة و اولاد
 ده اولاد الزنا و استبد بجمته استبد ذکر باجمده و صورته
 از قال یهودی او نظر علی صفت در شک فقال لا یوری
 قال یهودی یسلی یهودی و لا یغفر فی و جهل جمیع المرقه و قال
 فی الجملی السلام تزدح امر انیت صغیر و لها ابوان اخر
 نیان فکبرت و هی لا تعقل دین فی الادیان و لا تصفه
 و هی غیر معنویه و حقیقه فانهما یتویان فی زوجهما و معنی
 قول محمد و لا تعقل دین فی الادیان لا یعرف بقلوبها
 و معنی قول لا تصفه الا بوبین احوال النبیة و لم یظفر
 لها جهة الاصله و کانت لیست لها مله مخصوصه
 و هی غرض للنکاح اجتهاد و بقاء و کذلک الصغیره من
 السیمین اذا بلغت عاقله فی لا تعقل الاسم و
 لا تصفه و هی غیر معنویه بانت فی زوجها و محوره
 سیمیه بذه مرتبه لان حکمتها باسلامها بطریق تعجبه
 و لان حکمتها بکفرها کانت مرتبه **در کتاب سیم**
 در کتاب جنایه من قال لا اله الا الله لا یولی سجده
 حق یعلم صفة الاسلام و کذلک اذا اشتري جانا
 یس و ابیو لیسها صفة الاسلام فلم یعلم فیها کلاما

مواضع

مواضع صفة الاسلام ما ذکر فی حدیث جبرئیل علیه
 السلام ان یومئذ یأمر الله ملائکته و کتبه و رسله الیوم
 الآخر و القدر خیره و شیره فی الله تعالی و البعث بعد الموت
 و **در کتاب سیم** فی الطلعات و القدر و اجتهاد جسته بامر
 تعالی و باروت و بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة
 و الموی صی کذلک بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة
 لا یجیه و لا مرضیه و لا بامرہ ایمانک او ردت بخدا جسته
 در عقیق بدینو نیست اندخوانه بلفظ طریح خوانه بلفظ
 فارسی خوان بلفظ طریح بلفظ طریح بلفظ طریح بلفظ
 اسلام بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة
 اندخوانه و فاده و بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة
 استغفر و بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة
 و البقیة و صفات روز قیامت و بخت بعد الموت
 و بیان تقدیر بایده و نیست اگر کسی این جمله
 بخواند عقیق داوود سید باشد چگونگی کور سیم که او
 عارف باشد جدا بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة
 استغفر بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة
 حق حق باطن را بخواند و سید عفو و مغفرت
 غیر نیست اما کتاب را عمل خواند و کور سیم که
 ما که حاجت بکتاب و بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة
 با الله ایمن کور سیم که بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة
 سید و باشد هر چند و نیست بقیة بقیة بقیة بقیة
 چگونگی عقیق و بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة بقیة

صلی الله علیه و سلم نیز این نشان از تعالی و شرف
 تمامیت از برکت قرب عمل نفسی یا فتنه چه قدر قرب عمل
 قرب عمل بود از این تعقیب بر سر بود درین زمان که بعد از
 خود است از آن فتنه که اگر آن نفسیه آدمیان شود و موجب
 ولیکن دریا فتنه آن حال را بلی می باید چون خود با
 میگویند هر کمال یا بدو قیام و میگویند پس بر سر
 شود از پایداری در باب اعتقادات و عقاید است
 و اینست جواب گویند گویند که بهره از آن حال یا فتنه
 والا در دعوی خود یا صادق نیستند و بعضی از جمله
 میایل اعتقاد دید که اصول دین است شک نمیدانند و قرآن
 منزه که همه علمها و اوستایان است خوانده نمیتوانند
 و دعوی حال میبازند اگر حال داشتی خود را باین
 جمله انداختی اگر باطن او را است ظاهر او را که است
 و ریاضتی که بر خلاف سنت رسول است غیر مقبول است بخیر
 یک در خواب و خیال می بیند جمله او را حال می بیند
 و مرد از حال حال رسول صلی الله علیه و سلم پس شری
 از حال او صلی الله علیه و سلم می باید زیرا که حال او
 صلی الله علیه و سلم بطریق تمام با یک نفس فتنه است
 پس هر حال یا فتنه باشد نشانه از حال رسول صلی الله
 علیه و سلم درین کس پیدا است رسول صلی الله علیه
 و سلم اگر بود اعلم بود اگر بود اعلم بود اگر بود اعلم
 بود اگر بود اعلم بود اعلم بود اعلم بود اعلم بود
 بود اگر بود اعلم بود اعلم بود اعلم بود اعلم بود

شکور

شکور بود غیور بود در وقت بود رحیم بود و خلیق بود
 خصال حمیده و از آن گذشته بود و از این صفت مذموم معصوم
 بود درین حال که است که اثری بطریق نبیقت از آن خصال یافته
 باشد هیچ شری از علم خود تر و هیچ عیبی از جهل مذموم تر نیست
 پس کسی که اگر خصلتهای مذموم را بهر نیت داشته و علم که
 افضل خصلتهای است نداشته باشد چگونه که صاحب
 حال است بلکه میگویند که صاحب حال است بلکه میگویند که صاحب
 در جات و جات در او فساد علم و جات قول خداست اگر گویند که
 در آن کم گفته بعضی از اهل ولایت بوده اند منسوب به علم نبوده
 گویند آنرا و در آن بوده آنرا که برکت قرب عمل عبادان آن
 زمان علم و این دوران علم فراوان داشتند که شکی در آن نیست
 بعضی از عبادان ولایت العلم بطریق کفایت داشتند چون
 از علم کفایت ندارند پس علم تر عیب یا است و جهل کمالی
 عیب یا است جهل و انحراف کمالی که کل العیب و العلم و انحراف
 و در است آن کل العیب **و در است آن کل العیب**
 البوب المصبری بما ذی العرف الاولی فی الخلق قال یطلق
 لسانهم و حسن اخلاقهم و ثبوت شرفه و جوهرهم و بخت
 و انفسهم و قوت اعتدالهم و قبول حذرهم از اعتدال
 الیه و تمسک شفقته الی الخلاق و هم درین کفایت
 والا ولایت و جوهر العبد شاره و انحراف کماله و القرآن منینه
 و انحراف علمه و الشوکل حقیقه و الوتر بلاه و الجزن و فتنه
 و الایام مرادیه و الله انیس و الذکر جلیب و درین کفایت
 با است علمت و بی مراد است اول کفایت بر ابر هم التي

که حمیده ۳

بینه و بین اعدای من المصیبات فلا یسکوه و القلان
 یسبون کرامته فلا یجذب بها و الثالث یحتمل ایضا خلقه و لا
 یکانهم و الرابع یبانی عباد و علی تفاوت اخلاقهم و این
 زبان بعضی از عباد چنان را یافت آنچه در نزد میکویند اظهار
 و قانع از جمله قنای است **و در بیان اینست** که ازین
 الله تعالی علی الانبیاء اظهار الایات و المعجزات فیکثر ذکره
 علی الاولیاء کتیمان الکرامات حتی لا یفقدن به الخلق
 کسی که ترک فرزند چگونگی ولی باشد عزیزی گفت هر که
 اگر کرامات خود چنانیت آرد نمیکوینم ولایت دارد و فرزند
 ازین دلایل اینست باینکه در ربیت دین است و خوا
 نده او عارضی تا در قیامت خود را خواستاری
 خصوص کسی که مردم با او بیوندند تا شیاطین بر تزلزل او
 بخندند و آنکه در تیره جهالت کم شود **شک نیست** که خداوند
 مردم شود ای عزیز هر که ملایق با مامتی ظاهر نیست
 با مامتی باطن نیست بسوی مرتبی که اولیا را پست است و
 علم است آنکه مجامده آنکه نیست همه مراد ازین علم علم
 شریعت است باید دانست که معنی مجامده چیست و مث
 همه چیست معنی مث همه را قبل ازین بیان کرده ایم
 می همه آنست که هر چه خدای تعالی و رسول او فرمود
 بان بودن و هر چه خدای تعالی و رسول او نهی کرد بان
 ایستادن یعنی خلاف آنست و شیطان کردن قال الکفر
 الخیبر خلاف النفس مخالف النفس الملامه میام
 اسد تعالی و رسول و ریاضتی که مواضع شریعت نیست

نفس

نفس شیطان از ان بازمی دارد بلکه مراد می آنست که در مامتی
 موافق شریعت است نفس شیطان را میخوانند مراد ازین می
 همه جهالت کردن است بر نفس شیطان جهالت و صغیر بر جهالت
 جهالت و کبر طواف نفسی یا خنق است جهالت و صغیر بر جهالت
 بر کوفت و جهالت و کبر از جهالت و جهالت که و بیوزن است
 جهالت و صغیر بر جهالت و کبر جهالت که در نیست جهالت و کبر از
 بسوی پاک کردن نیست با وجود طاعت بر طاعت اعتقاد
 کوفت است بلکه اعتقاد بر خدا کردن اعتراض از روی نفس
 نمودن در جهالت تا به شریعت بود این همه جهالت و کبر است
 و معنی مث همه را قبل ازین بیان کرده ایم لیکن طریق
 مث همه را از زبان مکمل باید شنید تا نتیجه مفید و دای
 عزیز قوی از صوفیه میکویند عبت همه را به عبت مقصود
 حاصل توان کرد جواب آنست که طاعت عبت مجامده نیست
 چیز است که همه نیست آنکه میکویند عبت همه را به عبت
 مرتب توان یافت اینقول خطاست قبل ازین گفته ایم
 مجامده خلاف نفس شیطان است و عبت را می بدست بلی
 شریعت بسیر و نیست در ریاضتی که بر خلاف شریعت است
 طاعت نیست چه شایسته که بسیر شود کرامت نیست ای عزیز
 تا الم مجامده نکشی لذت نشایده بخشی **و در بیان اینست**
 از بعضی بزرگان که میگویند عبت طوبی و غیره نقل است
 از عبت ان دیار را بعد از عبت یا چند مرتبه را عبت بکنید
 و یا مراد از آنکه طاعت عبت جواب این سخن آنست که آنچه
 در کتب معتقد است بجهت این است که فی معلوم غرض از

اینست که آن حضرت علیا علیه السلام را داده اند و قطعی است
 گفته شد و بلکه مطلق میگویند جای آخر مودمان است
 و جای کاران و در نه پس هر دو ظاهر است و عقاید
 این اسلام دارد مود من است عند الله لیکن بجای این
 نیست از حقوق خاتم **در حد** محمد مثل است لعل لعل
 کل حقوق خاتم الانبیا کما فی الولی فی قوم الماتقیان چون
 اولی مرتبه است این حق معلوم است بهشتی و این گفتن از
 خوف خاتم العین و اینست که ازین سبب است حق معلوم
 غیر از انبیا علیهم السلام و صاحب مشهوره فی ائمه عنهم
 فعلی بهشتی گفتن جایز نیست و اعتقاد باید کرد مؤمنان
 که پیش از هر دو خوف خاتم اند **در حد** کما فی لعل زاید
 که قول الله من یؤمن بالله و الیوم الآخر و یؤتی مالا
 فله من الله اجر عظیم و یؤتی مالا فله من الله اجر عظیم
 شریک این کتب است مود و ایمان خوف و جاست و مود و
 جتان ایندی باید بخدا و نه خویش اگر مود است ایمان و هفت
 زمین مکتوبه دارد نویسد نشود و جتان باید بخدا و نه
 از هر آنکه گناه را گناه میداند با این همه گناه کار
 نکشته است اما به نویسد کتب کار کرد و اگر مود است
 ایمان و هفت زمین طاعت دارد و بهتر است و ایمان
 نباشد اگر ایمان باشد که فرمود در تیرا که هفت قناری
 او را نمی بیند اگر از آن بسبب کار کرد و اگر کسی گوید که
 اعیان به مشهوره را بهشتی میگویند هفت قناری و هفت
 عفتاری بر سر است جواب میگویم که اصحاب مشهوره
 خود در

خود در خوف و خشیت از همه زیاده بودند لیکن این است
 و جاست میگویند که بهشتی اند زیرا که بهشتی بودند این
 را خدای تعالی فرموده است بوجوهی خدای تعالی صلوات الله
 و سلم بر کثر از عیب خدای تعالی تا جبرئیل علیه السلام و
 نوری و جبرئیل علیه السلام هرگز از عیب نکشید چون
 محبه صادق بوجوهی خدای تعالی اعتقاد کردیم که اصحاب بهشت
 بهشتی اند و اگر کسی گوید که آن بزرگوار گفته است فلاں
 دیار را بمن بخشید فلاں قوم را بمن بخشید بالهوام
 گفت باید جواب میگویم که امام محمد بن ابی بکر بنی
 در عقاید آورده است الا لله الم یسجد فی سجد الموعود
 بصحبه الشی عند اهل الحق و تفسیر اهل الهام القاد
 معنی است در دل بطریق فیض **در حد** الموعودات
 الهام در حق انبیا علیهم السلام معتقد است چون شیطان
 القا کرده نمیتواند اما الهام در حق اولیای علی الاحتمال است
 پس ایمان آوردن بر متیقین است نه بر محتمل اصحاب اهل
 بهشت و جاست بهشت که لامنه من الله تعالی کفر و
 انبیا پس من الله تعالی کفر **در حد** امام ابی اسماعیل
 بیت اولیاد ظاهر مور کرامت از زوال ایمان ایمین نمودند
 اما انبیا علیهم السلام را بهم زوال ایمان نباشد از بهر
 آنکه ایشان معصومند ای طریزان سخن که فلاں
 دیار و فلاں قوم را بمن بخشیده است ما میگویم که
 از آن بزرگوار نقل کرده اند یا بقیعت رشیده باشد یا نه
 اگر کسی گوید که در این سخن شک گوید است میگویم که عفتاریان حدیث

بیت و محققان اهل بیت و جماعت جدا کرده اند و هر
یک جدا کرده اند از بیخهای تمام برآورده نوشته اند
چون اول مرتبه در کتب که نوشته اند از روی آن کتب
نوشته اند و کاتب دیگری که از این حقیقت خبر نداشته
باشد چه در این اثر بیت یا حدیث و آن بسم را دیده
نوشته است پس ظالمان که از این جدا کرده است با رسول خدا
و پیغمبر و سلم داده اند در حق او و لها فر کرده باشند چه
عجب اگر گوئی که این قول از بزرگان بیعت رسیده است بگو
بمگر در حالتی مستی انا الحق گفته باشند عجب نباشد که
انجیلین این جمله را در حالت بخودی بی حقیقت باشند ای
شیخ محقق است و بیت است از انبیا و اهل بیت و عجب
که در بیت بگویند بلکه حضرت علی علیه السلام میگوید
من و مومنان را باذن حق تعالی امر از حق طلبیده اند
قول تعالی و استخفاف از نیک و لیس و بین و المومنان
و در این نمیشود که اگر مغفرت میکنند و گران میکنند
قول تعالی بغافلین است و بعد از این بیت ای عزیز
از بزرگان نیک نقل کرده اند ظالمان دمار را و ظالمان
قوم را می بخشید و نیز از آن بزرگان نقل شده است
نیک گفتند که بنده اینم آخر کار ما چه میشد باشد از گریه
و زاری بجای آنکه خون جاری میکردند گاه از ترس به
پوش مرا افتاده و نسبت بزرگی هرگز بر خود نمیدادند
و میگفتند خود در میان خوبی و جاهل باشیم تصدیق
و دیگران که باشیم القول اولی که نقل کرده اند اگر گفته باشند

جلال پادشاه

جلال پادشاه بیت و محققان اهل بیت و جماعت جدا کرده اند و هر
یک جدا کرده اند از بیخهای تمام برآورده نوشته اند
چون اول مرتبه در کتب که نوشته اند از روی آن کتب
نوشته اند و کاتب دیگری که از این حقیقت خبر نداشته
باشد چه در این اثر بیت یا حدیث و آن بسم را دیده
نوشته است پس ظالمان که از این جدا کرده است با رسول خدا
و پیغمبر و سلم داده اند در حق او و لها فر کرده باشند چه
عجب اگر گوئی که این قول از بزرگان بیعت رسیده است بگو
بمگر در حالتی مستی انا الحق گفته باشند عجب نباشد که
انجیلین این جمله را در حالت بخودی بی حقیقت باشند ای
شیخ محقق است و بیت است از انبیا و اهل بیت و عجب
که در بیت بگویند بلکه حضرت علی علیه السلام میگوید
من و مومنان را باذن حق تعالی امر از حق طلبیده اند
قول تعالی و استخفاف از نیک و لیس و بین و المومنان
و در این نمیشود که اگر مغفرت میکنند و گران میکنند
قول تعالی بغافلین است و بعد از این بیت ای عزیز
از بزرگان نیک نقل کرده اند ظالمان دمار را و ظالمان
قوم را می بخشید و نیز از آن بزرگان نقل شده است
نیک گفتند که بنده اینم آخر کار ما چه میشد باشد از گریه
و زاری بجای آنکه خون جاری میکردند گاه از ترس به
پوش مرا افتاده و نسبت بزرگی هرگز بر خود نمیدادند
و میگفتند خود در میان خوبی و جاهل باشیم تصدیق
و دیگران که باشیم القول اولی که نقل کرده اند اگر گفته باشند

جلال پادشاه

اجوال و پیش از بر فیضانیت چون کجی خود ایمین از خدا
 نباشد بجزیرا چگونه گوید که کجی بخشد و در پیشگاه
 خود یقین نباشد چگونه گوید که کجی بخشد و در پیشگاه
 ای عزیز بزرگوار کجی در پیشگاه انداخته اند الفایس
 کلامی الفقه عیال ابو حنیفه گفته اند و عارفان که در عالم
 انکسار غاشق اند بسیار در مذہب ابو حنیفه کلام دارند
 جالب و باین که آن ازین اشکالات گفتند ما را که گفتند اولی
 و این مردم که در فی سطر است آن عقودمان که و جلال و شاه
 باز آن عقیده که میگویند که آن نبی نو که از روی به خلاص
 میگفتند باشند بلکه که ملامت بر او ما آن صاحبان
 کرامت و اندرانند و میگویند آنها که کاشفان علم ظاهر
 و نهفته اند بخلاف قول محمد بن یونس که گفته اند اگر گفته
 باشند از سستی است و نادان و غیره اند و سستی نماند
 و شکی است خلاص آنها که گفته است چون بندگان
 عارفان باریک است و با سزا که ملائمت نیک است اهل
 یک عالم عاقل بهر است از اهل علم و از اهل جاهل و جاهل
 از **شیخ الاسلام** فخری ایام مقام پید عالم عیال ابو حنیفه
 بعضی از موفقیه گفته اند ما آن مقام رسیدیم ایم جواری
 آیت که گفته باشند به تبعیت گفته باشند بر
 اصالت معنی و جانت است که با دستان ای امرای بزرگی
 ولایت بزرگی و چندین تبع آن امیر است همراه
 امیر رفت داخل ولایت میشوند و به تبعیت آن
 می بینند بهر اصلیت و از بهر است مراد ازین

گفتار

گفتار الا چه وجه مقدار قال ابو یزید رحمه الله
 ما مثل معرفه الخلق و علمهم بالنبی صلی الله علیه و سلم
 الا مثل ندوة خرج من راس الزرق المبطوط یعنی ابو
 یزید رحمه الله که در معرفت خلق و علم ایشان نسبت
 به سقا جبر عیال ابو حنیفه پس همچنین است که خبر بر
 جبر نیست و بداند پس معلوم شد که آن که دعوی
 فتای اجماع میبازند به تبعیت با خود و نه بر اصلیت و بر
 مرتبه بر اشیاء علیهم السلام عطا شده است بطریق اصلیت
 و مرتبه اولیا است به تبعیت است باید دانست که مرتبه
 انبیاء علیهم السلام بر مراتب است بقول فخری و گفته
 فضلنا بعضنا ببعض یعنی بعضی از وجه ولی که فخری
 اتم شده باشد بر وجه نبی از انبیاء علیهم السلام نمی
 رسد چنانچه بدو ده مجازی با میری بزرگی ولایت
 بزرگی خطا باز دو با میر دیگر که در وجه از وی
 است ترست ولایت است بر خطا باز دو تا بولان
 امیر بزرگ آن ولایت بزرگ بیند بر وجه آن امیر
 ولایت خود داده اند غیر سید و قبل ازین گفته
 بودیم که بعضی اولیا بدرجه و یک نبی غیر سید
 از **شیخ الاسلام** بعضی از سیدان موفقیه از روی بحث
 گفته اند جواب این است که در شریعت توفی گفته اند خلق
 در روی اختلاف کرده اند که ای روی و در وجه جبر گفته
 که ای جوهر و کروی و کروی و کروی و کروی و کروی
 تر است آن است که در روی و کروی و کروی و کروی و کروی

گفتار

مذهب متابع دارند همین است اهل بیت و جماعت نیست که
روح گویم و کیفیت نمویم و چند رحمة الله در تحقیقات
ازین معنی گفته است روح شئی است را الله اعلم و بطالع
علیهما السلام چه در کیفیت و لا یجوز العبادة عنه لقوله تعالى لیسلوا
نکاح الروح قل الروح من امری و بی اجماع اهل بیت
و جماعت برینند اگر کسی دعوی کند من را نمی گویم که روح چیست
غایت عقل و جماعت انباشد و ما زیاده از آن نگویم که خدای
تعالی گفته است یعنی میگویم که روح است از برای آنکه خدا
خبردار روح است معترف شویم که مخلوق و محض است
از برای آنکه در تحت امر نماید مگر مخلوق و محض و نگویم که از
برای آنکه صانع روح ما را خبر داد از بابیت و کیفیت او چون
حضرت صلوات الله علیه سلم گفته اند که نمیدانیم دیگر را چگونه
چند چیز را گفته اند که حق تعالی یک مخلوق را که روح است
صفت مکرر خلق از معرفت او عاجز بودند تا بدانند که
چون صفتی را به تعریف صفتی نمی شناسند صانع را چه
تعریف چون خدا پسند آنها که از ذات او تعالی بجهنم
کرده باشند باطل و با پیروی است و بعقل و مشایخ
گویند ما معقول است **روح** **بسم الله** که با عقل است
العقل از طبیعت لا قامت العبودیه لا لا و لا لا
بویست و هم درین کتاب است **الجمهر** **والله** **الروح**
معنی می برانجید و درین فصل کسی را که از این است
چیز را سبب ارتداد است لیکن از راه بیت و کیفیت
روح بگویند نهاید کرد کیفیت و ماهیت او را از اهل

طبیعی

طبیعی و فلاسف که گفته است اهل اسلام را تا شنیدن آنکه
از برای آنکه بیشترین گویند و میگویند و آنچه گویند بنا بر
اقتل و بین خود گویند و محض جیم باطل است اهل الجاه و
برای **ایشان** **الله** از زبان بعضی رسولان نبوت واقع شده
تا روی تو دیده اطمینان طریقی را که نمی نه روزی دارم نه روزی
که تو بودم بخاطر جملی **خدا** و به تو بودم بخاطر جملی **خدا**
بعضی جمله درینجا معنی جنان فیه الله اند که چون شد بد جا
صل شد جانت بخاطر روزی نیست این گفتار خطاست
و باطل است بیک موافق مذهب فلاسفه است پس معنی جنان
باشد قبل از حصولش آمده بخاطر روزی و هر کاری که
میگردد خود را در میان میدیدند مثله بطریق که با
صل شد بخاری که میخواند و روزی و که میدارد و هر کاری که
میبانند همه را از حق میداند و هرگز خود را در میان نمی
بیند و از خود نمی گوید پس معنی آنکه کار نمی نه روزی دارم
نه در جنان است لا حول و لا قوة الا بالله انما الله ربنا ربنا ربنا
ای عزیز اگر کسی عاشق مخلوق باشد معشوق او گویند
چنین است و جنان پس از کسی که دعوی عشق دارد
و خلاف قول معشوق یا از شدت نیست که در دعوی خود
کاذب است بگویند چنانکه صدق لا طمعه ان الجمیع
بجای علی و خدیجه و سخی که در عوای محبت هر روز که
خود را در خلاف امر او میگویند که از کذب است جا
بیل و قلاب است باطل و معلوم است که بعد از مفارقت
خدمت زیاده شود و از کون او فدا شود آنکه

طبیعی

روی تو دیده ام گفته اند معنی مشاهده باشد نه بطریق معانی
قبل ازین گفته بودیم و نیز گفته بودیم که روی خدا گفتن
جایز نیست پس این لفظ را بنا بر گفت زبیر اگر لفظ قالب
معنی است و بعضی از عوام صوفیه این بیت بزرگای را می بین
می آرند چون شدی بر با همای استیلا زشت باشد
چپ چوی نرویان چون بمطلوب رسیدی ای ملج
شد طلب کاری علم اکنون ملج جواب در معنی بیت
اول آنست که مراد از بام علی استیلا مقامات اولیاست
و مراد از نرویان طاعت باشد چون بآن مقام رسید
چپ چو نکند که بکدام طاعت باین مقام رسیده
باشم بیک همه درجات و مقامات از فضل و کرم او آرد
نه ملک انسون طاعت از سبب قطع شده باشد هر که
گوید بعد از مرتبه ولایت عبادت از وی ساقط شود
کفر و ضلالت باشد چنانچه در کتب معتقدات مذ
کور است و هر که در مرتبه و مرتبه مقرب راجع شود
و کثرت ز خدمت آن غافل شود بیست بهر
کی طاعت خشیت زیادت نشان قربت است ای
دش و جواب آنست که چون بمطلوب رسیدی
ای ملج شد طلب کاری علم اکنون ملج
یعنی چون بمطلوب رسید طلب کاری آن شود در
بکدام علم بمطلوب رسیده باشم یعنی بر بنای
و دانی من زد و بهم را بر فضل حق انوار و
این معنی این بیت الا بعد از وصلت بمطلوب

خدمت

خدمت زیاده تری باید چنانچه مقربان یا شاه تجاری قبل از
قربت علم خدمت عام میداشتند و بعد از قربت علم خدمت
خاصی باید و علم خدمت خاص از علم خدمت عام دشوار
تر است علم خدمت عام تا در کوی بیت و علم خدمت خاص بر
پرو می است ازین بسببست حق تعالی حبیب خود را خطاب کرد
قل رب زدنی علی فحق علیه علم همه است چنانچه در غفلت
است آنرا که چنانچه در دوام است غفلت بروی حرام است چون
تا و بل این حرفها ندانند بخود ایشانان بنامه انا اعتقاد خود
لا بقول فحقه بدین درست باید کرد نه بر ظاهر بیستان ای
نیز قبل ازین گفته بودیم که سبب سلام بر پادشاهین
این بیستتان نداده اند بیک بر دیت عافان اقامت
نداده اند یعنی بخت بدین رضی الله عنهم بعضی از حال
اندگاه گاه ازین بگویند چنانچه در دیوانه گاه
واقع شده چونکه بر او شایسته است تقاضای عذر را نخوا
ستند مفسود و آنکه بخواهد هرگز مقام نرسد که اسم
بنده کی از او بر حین و عیودیت اعلائی مقام است
قدم از خود دست بیدارند هرگز از هر چه بایستی
گفته است در وقت دیوانگی گفته است چون بر او شایسته
آمد شفته است یا قلی بلخی می بر دسر پوشیده و دیگر
گفت در زیر این بر او شایسته است چیست گفت اگر گفتن حق
دیدندی بهر بنویسند و بیرون از خود که انداز
عبادت لم یجد حقیقی آنرا که می گفته اند جواب اینست که
بنده کی بجهت کرده است و اینست قبل از جانشین شد

مهرت از جرکی بر سید که سید رایت ربک گفت بی مورد است
 باز بر سید جواب داد که عادت علی الايمان و لکن رایت
 بمعرفت الایمان جواب اول در محل سیدی بود جواب دوم در
 محل سیدی بر سیدی موافق نظر هر شریعت نیست اگر از بر کاه
 صادر شده باشد و رایت او میل است اگر تاویل اولی و شریعت
 رایت ناکند بنا بر گفت الحرجه آن بخت از بزرگان واقع
 ما را محو شیده تا فیه است و آن بزرگان را نیز بین این محل
 بنابر مکرر و نیز احتمال دارد که رندی و شوق طبعی گفته
 باشد بآن بزرگ محل کرده باشد و با آن بزرگ محقق گفته
 باشد که تاویل او نمی رسیده باشیم یا در حالت انتظار
 به اختیار از زبان آن بزرگوار رسیده باشد پس مقتضات
 این که رمانده بشود است مستان به اختیار ما را جلالت
 و خاطر بر این که کردن چه حاجت **بیان** **است** که در بعضی
 از مستان معلوم گفته اند نزد او یا روی زمین همچون
 روی یک ناخن و اعتد اعلم تاویل او چندان باشد که در
 زمین و عاقبت در قدر و قوت چون روی یک ناخن است
 بلکه هر روی زمین در ملک و بارشند نزد او چون روی
 ناخن قدر ندارد و الا نمیکویم که در نظر ایشان بر روی
 زمین معلوم است نه بینی که یوسف علیه السلام را در جبه
 کرد و یحیی علیه السلام بر کاه باری زاری میکرد
 و عیسی بنیت که یوسف علیه السلام را انداخته بودند اندکی راه
 چاهی که یوسف علیه السلام را انداخته بودند اندکی راه
 بود تا خدای تعالی از غیب خود را کاه کند اینها علیه السلام
 ندانند

ندانند فکیف او را و نه بینی که بر سید که حضرت عیسی علیه السلام
 عیسی علیه السلام سید عالم علیه السلام ندانند تا آیت سیدی
 عیسی علیه السلام رضی الله عنه را نشد سید عالم علیه السلام ندانند تا آیت
 چنانکه عیسی علیه السلام رضی الله عنه آمد دل جمعی تمام با حقند و اگر
 دانستی در جنگ احد هر یک در اصحاب رضی الله عنه بودند
 چرا رفتندی و خطاست بر سید عالم علیه السلام ندانند تا آیت
اسد کالی فیل لا اله الا الله لشفی خیر او لا نفقا الا ما لا اله الا الله
 و لو کنت اعدا الغیب لا یستغثرت عنی الخیر و بی السوء الایة
 پس دانستی که علم غیب که خداست و در حق وی قی
 ضیت در کتاب سید مذکور است رجل تزوج امرأة بغیر
 نمرود فقال الرجل والمرأة خدای را و بیق مبر را کواه کردیم
 قالوا لیسکون کفر الا ان اعتقد ان رسول الله علیه السلام
 و سلم یعلم الغیب و یهون الی یعلم الغیب فی الجواهر
 فیکف بعد الموت و هم درین گفت که بخت رجلا نا علم
 المبر و ثبات فی الشیخ الامام ابو بکر الفاضل رحمه الله
 هذا القایل و من بعد قد یقول کافر اقل قیل هذا القایل
 انما خبر من اخبار الجین بذلك قال یهو و من صدق یقول
 کافر ابا الفتح لا یعلم الغیب الا الله لا الجین ولا الانس
 لقول تعالی لا الاخبار الجین قلیل خبر بنیت الجین
 ان لو کما الغیب بالسوء و العذاب المرید و یحیی
 من تزوج امرأة و لم یخبر الله و فقال رجل خدای
 و رسول را کواه کردیم او فی خدای را و هم شکر از
 کواه کردیم فقد کفر لانه اعتقد ان الرسول و الملك

بنا الفیض لوقال فرشته و دست راست و فرشته و دست چپ
 گواه کردم بگو لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 کسی گوید که فرشته و دست راست و فرشته و دست چپ
 گواه کردم که فرشته و دست راست و فرشته و دست چپ
 زیرا که گواه از منی آدمی باید در محیط است قالت
 امراته بفرمودای دانه فقال نعم فقد کفر بهکذا حکمی منی
 الشیخ الامام ابی بکر محمد ابن الفضل رحمه الله و هذا لکن
 البتر و الغیب احد و من داعی الغیب لنفسه بفرشته و دست چپ
المکملین قال علی ابن ابی حمزه سلمی عن ابي خازن اذ کان
 فقیهنا یما یقول الغیب فقد کفر بهما انزل الله علیهما الله
 علیه سلم و العواقب یعنی از یقین صلاح لغیب و الحما حسن
 بود الذی بر روی علم الغیب و الغرض از او می آنکه علم حق بکوت
 فانه بگو لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 علم غیب را حاشا خدا و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 از دل آن ظاهر نیست بد با وجود بعد پافیه چون نزدیک
 نماید پس بگو لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 در امت بگو لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 بر دوات نبی قات است قولی استقامت امرت **بما انزل الله**
 بعضی از اهل بیخوار که نقل کرده اند بر پشت نمی باید دیداری
 باید جواب همان است که در جاست دیوانی گفته باشند و بعضی
 از جواب پسندی پس از آنکه او عاشق خاصه بوده است نزد
 علی ابن ابی حمزه نیست بگو بگو بگو و در محیط است فرغ قال
 لواعظ از الجنة لا اریه با دون و قال لا دخله و دونک

قال

اد قال لوامت انک ادخل الجنة مع فلان لا ادخلها او قال
 لا اریه الجنة و لا اریه و بینه هذا الحکم لفرای عزیز شریه
 جاحقین و هر چه او تعالی می بخشید گرامت و اندر حیوان عاشق
 طایفه بدار معشوق است این مشتاق را در منزل خوب
 جای دهد و غنیمتهای نیک فرستید این علم است و دیدار تو
 و نیست باید که عاشق ارشاد می نمود و کجاست اگر گوید این
 منزل و غنیمتهای نیک باید عاشق نبوده که عطای محبوبت را قبول
 نکرد و است این پس نه عالی طلب است بگو بگو ادب است نه
 بخت اعظم است بگو از جمله استقامت بر کردار و در کمال
 اگر بدیدار است در وادی خلایب فرماید که نشاند دیدار تا
 ناکو و نیست پس باید که بگو چنانچه خدا صلی الله علیه و سلم
 طلبیده باید که طلبید **و لا اله الا الله** است اکت باید
 که این دعا را در خود و بر زار اللهم انی استیجرتک حاجت
 لکن نیک محمد صلی الله علیه و سلم پس بر پشت طلبیده
 و بدار طلبید نیست اگر طلبید پس بگو بگو که نمی باید گفت
 و هم نمی باید گفت امر اخوت و حضرت صلی الله علیه و سلم
 گفته اند اللهم اجزنا فی النار یا جمیع گفته اند **و لا اله الا الله**
 است بعضی از اهل بیخوار که گفته اند که وی را آن قوت
 است که هرگز خواهد که براه اندازد و هرگز را اندر گرفتار
 غلبه یار و جواب آن است که میگوید و اندر اعظم
 تمام و شرف و جلال باشد که او را که دوستی او تعالی باشد
 چون به ادب بدو بستاند حق پس از آن جزای او است و او را
 خود میدهد و اگر کسی را ایشان در دست دارند امید است که

حق تعالی دعای دوستانه را افاضه کند و از هر دو دست نیز در دست
 دشمنان دوست و دشمنان را بین معنی گفته باشند اما در دست
 خود او ایستاده است از هر دو دست او ایستاده باشد که آن خداوند
 قدرت هر دو نفی در دست بنده باشد نیست بلکه اینها را
 این قدرت نیست مگر بخواند اولی حق تعالی با جیب خود
 خطاب کرد قل لا اله الا انت و لا نقول الا ما انت
 و نه بینی که چون انشعاب بالا شد و لشکر کفار یکبار آمد
 کردن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در کوفه و نفرین علیه
 جبرئیل علیه السلام فرود آمد گفت گفت خاک و سنگ و نمره
 و بر روی شکر یکبار انداخت حق تعالی آن خاک و سنگ
 در چشمهای دشمنان راجعت ناخود شعول شدن
 و مومنان یکبار از راه دور از کفار کبیری بسیار
 کشته شده پس از آن اهل بدر رفتن خبری کرد و این
 ایستاده فرمود حق تعالی خاتم تقتلوهم و لیکن قتله یعنی
 پس بکشید و شما را بقوت و لیکن خدای است
 خاتمیت باینکه شما را نصرت داد و خدای تعالی و ما
 رحمت از رحمت و لیکن احدی یعنی بیفکندی تو
 ای محمد آن مشت خاک را بر روی دشمنان چون
 بیفکندی و افکنده و تو عتابه است و در چشم
 تمام شکر و دود و لیکن خدای بیفکند از انجمن
 همه خلق بر پائیدای عزیز محمد صلی الله علیه و آله و سلم از خدای
 باید دانست یعنی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
 باین معنی است اگر در دست بنده بودی امیر المؤمنین

خاک بر کمر سوی
 دشمن اندازد

چنین

چنین رضی الله عنه بنیره محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 از هر دو دست و آن طبع را بر او وجه جفا با کردید و در دست کفر
 اگر در دست او بودی اهل بیت را با جفا بائی ظالمان
 لکن شندی در دست زنده گان اولیا بودی جمعی از صحابه
 رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و بعضی از امامات بودند
 و جمعی از تابعین در روی زمین بودند و بدرگاه بنده
 چنین میسر و ندر چند نفر شده بود و چنانچه نوشته بودند
 تقدیر خدا بود یا آنکه تقوی آن وقت از بنو قریظ افتاد
 بود و تقدیر زمان از بین دوران اولی خود چهاره و کرده
 شوالیستند حواله بنقدیر الای سیاه کنند اگر خواهد دعا
 میبختی یا میکنند اگر خواهد میبختی یا میکنند بفعل احدی
 نیست و حکیم مایه و بعضی از عیال موقوفه که فلان
 بماند او که به فلان بلا گرفت رشت و یاد و مال وی و
 یا بفرزند وی و عیال وی چنین تقدیر شده است این به
 بیفکند قضای الهی را که امت را بسته است و چندان
 از مغیره بر انبیاء علیهم السلام و چندان از انجمن بر او ایستاده
 به ادب با نموده اند و قضای الهی میسر و در دنیا و آخرت
 باین به ادب بعضی از کفار در آخرت و بعضی از اقرار
 برده اند و بعضی از انجمن را در آخرت و بعضی از کفار در دست
 اهل بدر را در آخرت و بعضی از انجمن را در دست اهل بیت
 است کشتن و بر پائیدای عزیز محمد صلی الله علیه و آله و سلم از خدای
 دلایل آنست که همه از خدای بینی تا اعتقاد
 دینی که یقینی است که بر پائیدای امامان و آگاه باشد که

با اولیا و اعدای او چه بناید کرد چون دوستان جفتند و دوست
 صاحب دوستی و با او چه کردند بهیچ فرزدینا و غیرت
 دارد و بر دوست صاحب ادب نگاهداشته اند و میگویند
 و موقوف است و باید دانست اولیا و اعدا همه را بر راه
 راست بنمایانند و هرگز راضی نیستند که شخصی در محبت
 باشد چنانچه علی بن ابی طالب علیه السلام همه کارها را
 نما بر راه راست می نمودند و دعای بد هم نمی کردند
 میان جنگ اگر چیزی از صحابه رضی الله عنهم شنیدند
 و نود و نوزده بار که سپید عالم علی علیه السلام
 شنید که نود و نوزده وقت دعای بزرگ و بزرگ دعای
 نیک کردند و گفتند اللهم ابدد قومی فانهم لا یعلمون
 و اگر گویند نوح علیه السلام کرد که ریت لا اشد علی الارض
 من الکافرین و یار و موسی علیه السلام دعا کرد که
 اشد علی قلوبهم جواب میگوید که بشنای بوجهی
 معلوم شد که ایمان نخواهند آورد بعد از معلوم شدن
 بوجهی این دعا کردن باید دانست اولیا همه را بر راه راست
 بنمایانند لیکن تا عنایت خدا نشود بر راه را و در حق نمی
 توانند چینی و انبیاء علیهم السلام به جواب است حق تعالی
 بکلام است آورده ننشاند اگر در دست ایشان
 بودی نوح علیه السلام فرزند خود را بر راه آورده و نتوان
 نیست و ابراهیم علیه السلام پدر خود را بر راه آورده
 نتوانست و یسفا بر علی علیه السلام هم نمود الوطای
 لب را بر راه آورده نتوانست با آنکه با سپید عالم صحت است

علیه السلام

علیه السلام مهر نهد و دیگر دعای تعالی بخواند قبول ایمان
 نمی شود تعالی آنکه لا اله الا انت و لکن الله هدی
 میباشند از بنده و عا و زاری است اجابت کردن چنین
 باری است غرض از بنده لا اله الا انت که هیچ مخلوق به اراده
 او تعالی کسی را بر راه انداخته نمی تواند خود را تعالی بقیل
 بر بنده و بر هدی میباشند و باید دانست که هدایت
 از او تعالی است و لیکن امر معروف و نهی منکر بر موه
 منان و اجابت است که گویند اگر قبول سازند نیک اگر قبول
 نپزند هم ثواب امر معروف و نهی منکر را گویند و باید
 بدان است که معنی این بیت که علم حق در علم حق
 صوفی که شود این سخن کی با مردم بود و اصل علم
 جواب چنان باشد که مراد از علم حق علمی است که حق تعالی
 بر بنده را خود فرموده است یعنی علم شریعت است و مراد
 از علم صوفی است غرق است یعنی چون صوفی را استغرق
 علیه باشد چون با سپید عالم که در سستی خود را با سپید عالم
 چند ارد و فغانی خود را توانا انکار دارد و در آن حالت
 مراد از علم حق که علم شریعت است بروی پوشیده کردند
 و گفتن خود را ندانند پس کم شود معنی پوشیده است
 مراد از مردم اهل محبتند که قول آن بنمود را که موافق با
 شریعت نیست یا میکنند و احکام شرع را دیگر نکنند این است
 معنی این بیت و الا علم صوفی بلکه علم جمیع مخلوقات چنانچه
 ای عزیز علی و حکیم و تعالی است ملائکه با وجود عصمت
 میکنند قول تعالی قال لا علم الا الله علمتنا و کما قرآن که

از رسول صلی الله علیه و سلم کیفیت روح میرسد حق
 تعالی فرمود قل الروح من امر ربه و ما او یعلم من العلم
 الا قلیلاً آنجا که صوفیه گوناگون ماری که است چون بوا
 حق معتقد باشند تا گفتن نیک است اگر کسی گوید که حق
 گناه و بی آن سخن را موافق شریعت باشند بهیچ طریق
 تقریر باید کرد اگر تاویل موافق شریعت باشد و عالم
 همیشه در ستغراق سازند بر تاه و بیل و توحید دیگر بهر
 داند **در بیان او** در قرآن که تجسم و تجوید
 آمده است علمی درجه هم اند گفته اند که المجهول من الغیب
 ای الموافقة معناه الطاعة له فیما امر و الاستعانة
 به و الرضا بما حکم و قد رد المجتهد من الله تعالی ارادة
 الخیر بین فرق متبعین محبت حق و میان محبت خلق
 از حق تعالی اراده و خیر است و باید دانست که محبت
 حق تعالی و عداوت او ارادت میگوئیم و ارادت یک
 صفت است حق سبحانه و تعالی بیک ارادت هم چیزها
 خواهد چنانکه بیک علم هم چیزها داند و علم او متغیر نکند
 لیکن معلومات متغیر گردد و همچنین نیز مرادات را بیک
 ارادت خواهد و ارادت متغیر نکند و لیکن مرادات متغیر
 گردد چون خیر خواهد آنرا محبت خوانند و چون شر
 خواهد آنرا عداوت خوانند تا هم مختلف گردد و اما صفت
 حق تعالی را اختلاف و متغیر است و اینست اندر صفت
 مخلوقات تغیر و اختلاف است پس محبت او تعالی ارادت
 خیر است و محبت حق چون محبت بنده نباید دانست
 از برای

از برای آنکه او تعالی را گفته میشود که موافق بنده شود و بنده
 موافق امر او شود و میسر و نیز چنانکه رحمة الله گفته است
 المجهول من الغیب میل القلب الله تعالی مرید بلا قلب
 ای عزیز محبت مخلوق آنست که هر چند میل زیادتی کرد
 اعزاز از غیر زیادت کرد و قبول محبت از خود در خورد
 عشق خوانند و اشتقاق از عشق گرفته اند آن که ای
 باشد در دخت پیچیده و درخت را که نیم گرفت
 نون او را زد و کبر و عجزه از او باز گیرد و بر کس او برزد
 و خشک گردد عشق چون یکمال رسد قوی را با قوت
 داند و خوشی را از مضاف منع کند و طبع را از غذا باز
 دارد و همه معانی از وی جذب کند یا بیکار کرد و باید دانست
 از این سبب او تعالی را مخلوق است محبت توان گفتن
 عاشق است بر گفتن که آن صفت مخلوق است محبت
 هم بآن منع که بر ملاخیر چنانچه محبت او را اراده و خیر
 می گویند اما تفسیر محبت بنده بر امری که او تعالی فرماید بیا
 آورد است و از آنجه منتهی کرده است از برای استادن و رفتن
 بود و با حکم و تقدیر کند چون از امر او و اعراض کند
 از محبت اعراض کرد نیست و از منتهی دور تا بود نیست یا
 منازعت کرد نیست و بقیه را منتهی تا بود و از قاضی است
 نمود نیست این است معنی المحبة من العبد می الموافقة و
 نیز معنی موافقت تسلیم است چنانکه خدای تعالی بابرار
 علیه السلام گفت ایسلام قال ایست که لرب العالمین
 تسلیم می آید و مقام خلقت یافت بر کبر ایسلام نیست

[Faint, mostly illegible handwritten text in the upper half of the right page.]

بدان که در بعضی کتب است و بعضی کتب نوشته اند که
اگر جوابی بود و غافل کافر جواب او آنست که مراد او
کفر کفر لغوی را گفته باشند چون گفته کفر بوشیدن است
یعنی گفت مشامیده که اهلای نعمت با پست بغفلت بنویسند
شاید باشد جواب دیگر آنست که تصدیق قلب بر مشهور
کاف و غفلت او یعنی یقیناً و کفر است چنانچه

در باب

در باب الوالیه رحمة الله علیه

و اجماع برینند که وی مومن است اگر غافلان و غافلتها
که در دنیا هستند آنها را کافر نمی گویند مومن میگویند
و اگر مومن می گویند بعد از مردن نماز جنازه بخوانند
و در کورستان مومنان میگویند از نه بپرسد البته شکر
بعضی غفلت از شکر و عبادت کافر نمیگویند بلکه
غافل و غافلت را کافر میگویند و در بعضی کتب گفته اند
قالت الخواریج من غفلت اند فقه کفر و یخلو فی الدار صغیر
کانت او کبیره و قال بعضهم بکفر الکبیره لا بصغیره از
منافق و قالت المعتزلة من باشر الکبیره فایسده فایسده
ولا یسجد مومن ولا کافر او یهون من غیره من یهین المنکر
لین و حکم بومات قبل انقوبه فخلد فی الدار و اما اهل
الصغیر و معتزله هم مومن و یغفرو و قال اهل السنة و الجماعة
الکبیره اذا لم یکن من جملة الا ان یكون مومن و لکن یسجد
فی حق و حکم بومات قبل انقوبه فخلد فی الدار و معتزله فخلد

بدون زبان آموختن یا بعد یعنی ثابت باشد بر ایمان خود
و نیز بین معنی است که بعضی اهل کتاب می گفتند یا رسول
ایمان داریم بتو و یقین و بموجبی و عزیز علیهم السلام
و توری و ذکر به هیچ کتاب و بیغایر ایمان نداریم خدا را
حق تعالی گفت آموختن یا بعد و رسول الله کتاب الذی انزل
علی رسول الله الذی انزل فی قبل و خطاب بر من
حق تعالی باشد ای آن که ایمان آوردید بر زبان و ایمان
آوردید بدو و عرض ازین مختصر است که هر جا که از صوفیه
بسخنی گفته باشد میروان از قول مجتهدین مجتهدانیم
لیکن معنی آن سخنانی که از کس است چون بزرگانی تا که
و بل نکرده باشند قول آنها را بخود آنها باید گذاشت و از
قول مجتهدین که چهار دین و دنیا بیند نباید میروان
و نیز قولی که بزرگ را چهل برستی باید کرد **بماند**
آمد آن بیت که میخوانند آن روی که چشم است احوال
معبود تو بر تبت اول در جواب این بیت محققان
گفتند که میر تبت اول منقصل کتابت با بر معنی چنانکه
باشد که با هم بودند تو با بر تبت اول این سخن باین
معنی است چون دست ارادت دادی صورت و سیرت
هر خود را در همه احوال در نظر داشت خود را در نظر
حضرت بر کمر بازی این مرتبه اول فتی فی الشیخی
گویند و نیز باین معنی است در اولها از برستی جدا
شوانا اگر معبود بر تبت متصل کتابت جایز نیست
اگر چه تا او را بپایان در محیطه و لو قال فی خدایم علی
وجه المراج

وجه المراج یعنی خود ایم فقد کفر علی میگویند احقیا طاعت
در خواندن این بیت چنین جو است که بزرگان در این بیت
احوال و منظور در تبت اول تا حاجت بت اول خود
و عوام را بر غلط خوانند **بماند** تبت اول
ملا حیدر و کتایب گفته اند که ای از منی افضل است
آورده اند که الولایه افضل از نبوة دلیل میگویند که
نبوة رد کنند و ولایت او بقیست اهل بیت و حجت
گفته اند که برسی و ای از منی افضل و از دین اسلام
برآمده باشد چنانچه در تحقیق تبت محافل علی الکلام
حجت علی جو تکتون الولی افضل از منی کفر و ضلال
در تحقیق الکتاب است تفصیل را حضرت علیه السلام
چنانچه در تحقیق المتکلمین است و بموجب علیه السلام
افضل از الخضر لان برسی کان صاحب الشریعة و کان
که کتاب و لم یکن الخضر کتاب و انما علی بکتب غیره
فصاحب الشریعة و الکتاب افضل منه و
برسی علیه السلام تبت کردی تکتودین
فصلت حکمت بود عقل مردم درین
قامت اعتقاد بر ایمان
ولی در جبهه غیره
نمود با بعد مع قول
ایمانان تبت
الکتاب
بماند

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي في السما والارض والقدوس الذي في الارض قدوسه الملائكة
 الذرية الجنة رحمة والحمد لله الذي في القبور قدوسه والحمد لله الذي في البحر
 والبحر سبيده والحمد لله الذي في الجسم سبيده والحمد لله الذي في قبره
 ما حيى والى الله من جنتك يا ارحم الراحمين

هذا النور نامه ان حضرت صلوات الله عليه وسلم
 الحمد لله رب العالمين والى قبته للمنفين والاعماله
 والبتلام على خير خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين وحدث
 آمده است که اول ما خلق الله تعالى نوری خواصه وکائنات
 وخلق همه موجودات خاتم النبیین یعنی بنام حضرت محمد مصطفی
 صلوات الله علیه پس میفرماید که تحت چنین یکا آخرید خدای
 تبارک و تعالی عزوجل اول نور من بود نقل است که چون آن نور
 بر سبیده نهاد و فرمان حضرت عزت در رسید که ای نور
 جیب من وای نور جیب من وای نور مقصود از تحت تو
 هفت دریا آفریده ام اول دریا و علم دوم دریا و علم بیوم
 دریا و علم چهارم دریا و عقل پنجم دریا و علم ششم
 دریا و فقیر بنفتم و دریا و محبت و در هر دریا ازین دریاها
 افتد تعالی نور مرا بگذردت خویش هفتاد هزار سال نگاه
 داشت و فرمان حضرت عزت در رسید که ای نور بای جیب
 من وای نور بر کنزیده و من وای محبت من بر چنین خود را بکنز
 بامر خدای تعالی خود را بکنز بنده صد و بیست چهار هزار قطره
 آب از نور من بکنزید و از آن قطره ها روح صد و بیست و چهار هزار قطره
 نبوت

نبوت پیدا شد و از آن قطره ها اول روح سبیده و پسینده و پنجاه هزار
 پیدا شد صلوات الله علیه اجمعین اول روح اول صفت الله
 صلوات الله علیه باز و حضرت دو قطره آب از گوش راست من بکنزید
 از قطره اول روح آفریده شد و از قطره دوم قلم آفریده شد باز
 دو قطره آب از گوش چپ من بکنزید از قطره اول روح من آفریده شد
 و از قطره دوم کرسی آفریده شد باز و دو قطره آب از چشم راست
 من بکنزید از قطره اول حضرت جبرئیل آفریده شد و از قطره دوم
 حضرت میکائیل آفریده شد باز و دو قطره آب از چشم چپ من بکنزید
 از قطره اول حضرت اسرافیل آفریده شد و از قطره دوم حضرت
 عزرائیل آفریده شد صلوات الله علیه اجمعین باز بیست قطره
 آب از سورت من راست منی من بکنزید از آن بیست قطره آب است
 برشت پیدا شد و باز هفت قطره آب از سورت من چپ منی بکنزید
 از آن بیست و پنج پیدا شد باز و دو قطره آب از کتف راست من
 بکنزید از قطره اول آفتاب آفریده شد و از قطره دوم ماه
 تاب و باز دو قطره آب از کتف چپ من بکنزید از قطره
 اول و باز آفریده شد و از قطره دوم یکم شب آفریده شد و از قطره
 آب از دست راست من بکنزید از قطره اول بار و صحرای آفریده شد
 و از قطره دوم برف و از قطره سیم برف و از قطره چهارم خاتم برف
 بکنزید و از قطره پنجم سر برف آفریده شد و باز چهار قطره
 از دست چپ من بکنزید از قطره اول صدر المستقری آفریده
 شد و از قطره دوم بر جنت خلوت و از قطره سیم موجودی که من
 و از قطره چهارم خدای عالم از و من بکنزید از دست آفریده شد
 و باز چهار قطره آب از من بکنزید حضرت عزت عزت است چهار
 چنین آفریده اول باد و هم شش بیوم آب چهارم خاک پنجم
 فرمان عزت در رسید که ای نور بخدا از برای نور ما بر چهار هزار

از شما که امام خیرین سنی تا بنوی ترا بر خلق افکار کنم پس محمد
 علیه السلام بسم بر عتوت باورفت و گفت السلام علیکم
 ای باد و بر باد جان علیکم السلام و الحجت گفت و گفت تو
 کیستی نور محمد علیه السلام جواب گفت که یکی بنده و بنده
 تعالی نوی و یکی بنده از آن نور محمد علیه السلام گفت ای
 باد تو چرا کنی یا بد گفت هر چه در من است آن کنم نور محمد علیه السلام
 علیه السلام گفت بگو ای شیخو الله منکر که چه عیب داری باد
 گفت چه عیب دارم نور محمد علیه السلام گفت تو که در جزیای
 تو چه کسی ای بنی و کسی ترا بنده باورفت مگر تو به عیب نور
 محمد علیه السلام گفت ای شیخو الله بنده چه عیب است
 و خدای تعالی عیب است بعد از آن باد بنوی محمد علیه السلام
 ای که آورد و کلمه شهاده بر زبان آورد که اشهد ان لا اله الا الله
 و اشهد ان محمدا عبده و رسوله باد بر عیب سنی از او را در پیوستی
 او را قبول کرد و جمله بنده کی در گوش کرد و در بنده کی جان
 بعد از آن نور محمد علیه السلام بر عتوت انش رفت و گفت
 السلام علیکم یا انش انش گفت علیکم السلام نور محمد علیه السلام
 علیه السلام گفت که ای انش تو چرا کنی انش گفت هر چه در
 منیت آن کنم نور محمد علیه السلام گفت بنده را بر تو کار
 نیست هر چه میکنی خدای تعالی میکند آنکه در خود مگر چه
 چه عیب آری انش گفت چه عیب دارم نور محمد علیه السلام
 و سبب گفت ای انش تو که از باد است و کشته و تو آید است
 انش گفت مگر تو به عیب نور محمد علیه السلام گفت سبب است شیخو الله
 بنده هر عیب است الله تعالی به عیب است انش نیز ای که آورد
 و کلمه شهاده را بعد از آن نور محمد علیه السلام بسم بر عتوت
 آب رفت و گفت السلام علیکم یا آب آب بر او حال آمد و گفت

علیکم

علیکم السلام تو کیستی نور محمد علیه السلام گفت بسم گفت یکی بنده
 الله تعالی نوی و یکی بنده نور محمد علیه السلام گفت ای آب
 تو چه کار خواهی کرد آب گفت هر چه در منیت آن کنم نور محمد
 علیه السلام بسم گفت بگو ای شیخو الله بنده که چه عیب داری
 آب گفت چه عیب دارم نور محمد علیه السلام گفت سبب است شیخو الله
 آب خدای تعالی بنده که بیچاره بنده که بیچاره باد بنوی بنده
 و خود را با که کند آب گفت مگر تو به عیب نور محمد علیه السلام
 گفت ای شیخو الله بنده هر عیب است خدای تعالی به عیب است سبب
 آب نیز ای که آورد و کلمه شهاده از آن نور محمد علیه السلام بسم بر عتوت
 خاک رفت آواز داد که السلام علیکم ای خا که خاک گفت علیکم
 السلام ای نور با که و بهیج حجت بنی و رویان آورد و در
 وین نور محمد علیه السلام بنده را بد چون نور محمد علیه السلام
 و سبب خاک در در پیش و فرودش یافت در رفت و گرفت و گفت
 از اول ترا اختیار کردم برویا خیر هم ترا با خود خواندم و دیگر
 تحقیق آدمی را با خود که هیچ آدمی و عیب از من عیب من خالی
 نیست اما آنکه که بادی اند خود ایشان و منکران باشند و آنکه
 که انشی را در جهان و ظالمان باشند و آنکه که آنرا مسخره
 باشند و جلیل و کرم باشند و کس که خاکی اند بیستاه و جلی
 باشند و بنده نور محمد علیه السلام بسم خاک را قبول کرد و پیش از
 تعالی آمد و از خاک آفرید و می که برورد و باز بجای آورد
 و روز قیامت بگوید آیت قالی الله تعالی اعوذ بالله من
 الشیطان الرجیم منتهای خجسته تا از آخر رجعت منتهای خجسته
 در خاک آفرید و بنی را و بهیج و خاک برورد و باز در خاک
 و در و درم و بنی از خاک بر آفرید و بنی را با و دیگر بنی را با و
 آفریدم و بنی را برورد و درم و بنی را با و بنی را با و بنی را با و

بیوم نبود و او چهارم فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 و ثواب جبرائیل چهار حج پذیرفته و در دیوان او ثبت کند و
 ثواب هزار شهید در دیوان اعمال او ثبت کند و در دست
 گویای جبرئیل در غزاة آن طایفه با چشم بخت و در پیش فرزند
 مصطفی و مرتضی و فی طایفه هزار شهید از اعدای محمد بنی است
 شده باشند و ثواب جملہ شهیدان یافته باشند و گویان
 هفتاد ساله او را هدایای تعالی عفو کند از سرگشته خود
 شنیدن و بخود نگاهداری است و هر کس شک از کار
 فرومبند باشند و از غم و این نامه و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 علیه السلام از دنیا فرود تاجای خود در بهشت نه بینند
 و ناقصان آن رجسین در ایت میکنند از اهل طایفه
 علی کریم اندک از حضرت سید المرسلین و حق تعالی
 خواجده هر دو سیر العینی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 چنین رواست کرده که شب در جانات و جوی خفیات
 فی کمالی حاجات جوی سبحان و تعالی جبرئیل را فرستاد
 تا ثواب فضیلت نورانی و مراد عالمیان حضرت جبرئیل را
 گفت یا محمد هر که صفت آخرتیش نورانی ترا بخواند
 یا بخورد در دایه خود و حق تعالی مران بنده را ثواب
 مرتبه بنده کار صلاح اگر است کند در شان انبیا
 اینها در فرموده است الا الی و الا و الله لا خوف
 علیه من ولا هم یخجلون و در جانات بنده کار دهد که در
 حق انبیا فرموده است که اولاد من بیسمعون القول فیقول
 ائب جبرئیل رسول الله استلام لا گفت یا محمد هر که این
 صفت نورانی را بخواند یا بخورد یا بخورد و او را بخورد
 حق سبحان و تعالی مران بنده را چندان ثواب دهد مقدار

ثواب

ثواب همه مومنان و زمانه مومنه باشد که در تمام ربع
 بکون باشند یعنی در تمام روی زمین و آسمان جهان باشد
 که این همه خلق عالم را از صدقه مال خود در بنده و بود
 شایسته یا محمد هر که این نورانی را طایفه کرد و در دل
 نیت بخواند از ترس و تا جگر از غم و وحشت و خوف
 و ترس از هر قومی که بوده باشد عقلی و غیر عقلی خود را
 باین نورانی دار و نیت خود را فراموش نکند اگر مراد
 او را برسانیم و بتوانیم هم یقین کرد که خدای او باشد
 جبرئیل حق سبحان و تعالی میفرماید که در هر کس این
 نورانی را هر که بخواند کفر کرد و لغو باشد و اگر در دل
 یا بخورد یا بخورد یا بخورد نورانی را یکبار بخواند
 یا بخورد ثواب بیست هزار و سیصد و پینصد و چهل و نه
 یا بد ثواب هزار بنده از آن کرده یا خوردان شش هزار
 آن بنده را حمد و ثنا گویند چنانکه میگویند و بنایان
 از او باشند یا محمد هر که را صفت نورانی را ثواب حق
 سبحان و تعالی مران بنده را ثواب و رحمت فرستد
 و چندان فضیلت دهد او را که به فقلا هزار سال بیو
 سست در بنده کی حق سبحان و تعالی را بجا است
 و عباد بنده باشند و در همه عمر خود و زوجه داشته
 باشند و صدقه داده باشند و در شمعان الله تعالی
 کرده باشند و ثواب و فضیلت آخرتیش نورانی را
 الله علیه و سلم بیشتر از آنها باشد که در سجده و عباد
 و تهلیل و شمعان در روی انتر بکند از برکت صفت
 آخرتیش نورانی که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 هر که این صفت آخرتیش نورانی را بخواند یا بخورد

نگاه دارد در میان او و الله تعالی هیچ چیز نباشد مگر
یا محمد که این صفت آفرینش نفس و طهارت بخواند
چون خداوند هم عقاید از آفرینش و موب فرمایند تا در
قیامت بجهنم او دعا کنند که آن او را آمرزش خود
بند جمع کند با آن بنده را عفو کند هر گناهی که کرده
باشد صغیره و کبیره دعای او را مستجاب گردانم یا محمد که
این صفت آفرینش نور پاک تر از خورشید و ماه خود را بشود
آن بنده را در ایم در پناه عصمت خود نگاه دارم و در دنیا
عزیز و با جودم دارم و خیر و برکت و روشنی کور بران
بندزاده شود و در آخرت دنیا با نور ایمان برود و در بهشت
عزیز بر خیزد و در بهشت عقیقه و منزه و بهیم که خورده نریده باشد
و چنانکه بهشت در روی بوش نشود و قواسم و فضیلت خود
به قیاس مر آن بنده را و بهیم خواننده و داننده و این صفت
شرائک دارم از فتنه و حال علیه الله تعالی و حفظ و پناه
خود نگاه دارم هر که این صفت آفرینش پاک تر بخواند
در روز و شبند یا چهارشنبه چنانکه خداوند بفرستد
من که خیر او در نماز برکت و فضیلت است نورانی آن بنده
را و بهیم که خیر او در نماز و بهیم که در ایم و طواف خانه
کعبه باشد و از برای آن بنده را هم نماز دایم عزیز و محترم
دارند و بهیم که آن بنده را هم از نماز خود بهتر که دعای
ایش نور حق و احسان شود و حق تعالی آن بنده را نور
گرامت کند و از آنجا که او باشد و بیت المعمور بر سر آن بنده
باشد و تمام فرشتگان او را دایم رحمت کنند و من که خداوند
بعد از کرب و عیب و موبی و بارون و یعقوبه و برحق
و برحق عمل و ابراهیم و نوح و ادريس و شعیب آدم و نوح
پیغمبران

پیغمبران صلوات الله علیه هم جمعین و بعد و کبایک را که
دانند و یکی اعتق و کند و از زمین و فرزند را منزه دانند
و بعد و از آنها کرده باشد طاعت بنده بر وقت کنند و خود را
رند آفرینش نور خود بنده الله علیه و سلم زیاده برکت
نور با آنکه بنده را شرازه نیز از بد را تمامه اعمال او بخواند
وده نیز از ثواب بجای کند با آن او بنویسم و ده نیز از ثواب
در بهشت از بطن او بنویسم و نیز از ثواب در بهشت از بطن او بنویسم
و انصار با آن بدیم در روز جزا چون از خاک بر خیزد و در موب
او را برود و بیکان و مغفرت خزان مرده دهم که اگر چنانکه
با آن بنده بعد و یک سیاهان و برکت رختان و موب چهار
پایان باشد خدای تعالی کند با آن او را بخشد و جنت آن ثواب
بروی دهد که در وقت مرگ او در عز را بیل او را بهیم و بهیم
و بهیم بر بنده سوال کند و بنده مر آن بنده را خدای تعالی
بآن گرداند و ایمان او را عطا کند و از عمارت شیطان را که
دارد و برکت صفت پاک آفرینش محمد مصطفی صلی الله علیه
و سلم را بخواند یا با خود دارد یا بشود و در آخرت او نور عطا
و بهیم آن بنده را ثواب و طاعت و عبادت و بند بندیده
صد بار در روز و ایمان الله او تا بت کنم و جمیع نماز و روزه
قضا کند و او را در کدرم محقق شود و قلم و خوش و کبریا
بهیم که خرق و عیب و عین و بسیار فوق و بخت و بخت و بخت
و بهیم که خوش و روز بهره و شوق البس و من صلی و ده
صفت و غیره و در بهشت و طوبی و سیرة المنتهی بخت
جمله انبیاء و اولیاء و صفیاء و انبیاء و جمیع مشایخ طهارت
مکرمه خدای و بنده آن بنده را از دنیا بیرون ببرم و بنده را جای
او را در بهشت غنیمت بر خیزد و در بهشت بر و بنده را فرزند

مسلمان و زن مسلمان که این صفت آفرینش نور محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم را بخوانند و اگر نتوانند خوانند با خود دعا
اورا از جمله بلاهای که در روز قیامت میبارد از ایشان دور
و دشمنان او را از شر شیطان و از بیم دشمنان و از آفت
دیو و پری و مار و کژدم و غنده و جگر نه و پرنده و بسک
دیوانه از آب و آتش و از جمیع بلای کونا کون خدای تعالی اول
بسلامت نگاه دارد و آن بنده را بهیچ بلا نرسد از برکت
این نور محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و آن بنده هرگز در طار
فرض داری نماز و اگر فرض داری با شرف حق سبحانه و تعالی فرض
اورا از هزاره عین ادا نمی آید و خاطر او را از جمیع پریشانها
جمع دارد و دل او را شاد و خرم نماید و بدست بهیچ ظالمی
به تهمت گرفتار نشود و هرگز در مانده کی و محتاجی را
بیند و چندان برکت و روشنایی و صفای ظاهر و باطن
او پیدا شود و پیدا کرد که آن بارانهای بی شود هرگز در
دنیا و آخرت بدر نه بیند و در دنیا با شرف و عزت و حرمت
باشد و همچنین کارهای که کند که نه نویسد و از رزق و روزی
فراخی بیند و اگر پیش پا داشته و قاضی بدعوه رود یا بر سر کار
رود و بر دشمنان مظلوم کرد و هرگز نیند و خشم و تیغ زخمی
و المی بروی نرسد ز بهیچ بنده که این نور نام محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم را در کتب یا خود بهر حق سبحانه
و تعالی آن بنده را بهیچ مرزد بفضل و کرم خود بخشند
رنده و این نور نام بهیچ کس محتاج نشود و در دنیا
و آخرت دارنده و این صفت آفرینش نور محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم بمقتضای هر سیر و حضرت بر امتان
خود چنین وصیت کرده اند که ای یاران من و ای دوست
داران

داران من وصیت مرا قبول فرمایند و بدانند که گاه که حبیب خدا
و مدعی عالم بر زمین بر سر آمد و بهیچ کس از مرگ چاره نیست تا من
در دنیا بودم همیشه در علم حضرت بودم اکنون که من بهیچ
فریقه و دنیا خداتر نباشید و دنیا و محنت او را در خاطر
راه ندیدید که الدنیا سجده المؤمن و حنت الکافر و از
آخرت عاقبتی باشد که بدینا عاقبتی نرسد و آخرت من
شود بهیچ سود ندارد اکنون خواهد آمد آخرت شما را هرگز
آفت و ضرر نباشد این صفت آفرینش نور پیاپی مرا با
خود دارید و بهیچ پروای باوی نخواهید کرد و بر سر عمل
کنید چنانچه گفته شد عاقبت کار شما بخیر باشد و برانند
این ظاهر دنیا و خالی در گذارید و خواهد گذشت نظر بر لای
آخرین کنید که با و دانست و خدا میداند و بدست
دنیا بهیچ محتاج نیست و بهیچ رزق و خوراک نیاز روزی کم بهیچ
که نفع جهان از آن تو باشد امروز فردا که از این جهان رول این همه بهیچ



